

گونه گون

ماهنامه

فرهنگی، سیاسی و اجتماعی

سال چهارم - شماره ۳۸ - ژانویه ۲۰۱۰ - دی ۱۳۸۸

Gouné Goun

در این شماره می خوانید:

آشوب

عقل پندی و، دل افسونی گفت
دل نهییم زد و گفت: «برخیز!»
دامنش گیر و به پایش آویز
به رهش اشک نگونساری ریز
تا به رحم آید و دل بازد باز!...»

* * *

گر ره عقل بگیرم در پیش
چه کنم با دل دیوانه خویش
تار و پودم همه او را طلبند
دلیم از ریشه جان کرده پسند
من همه اویم و فارغ از خویش
نهراسم دگر از زحمت نیش
نپذیرم دگر از ناصح، پند!

محمد زهری

* اشغال «امدادی» هائیتی

* بیانیه سه خانواده کارگر زندانی هفت تپه

* تشکل، اعتصاب، تجمع حق مسلم ماست

* ما یک خانواده هستیم

* آیا کارگران هم بخشی از جامعه هستند؟

* ارانی و دنیای او

* اطلاعیه انجمن دفاع از زندانیان

* به کمپین سراسری «من یک محاربم» بپیوندیم!

* آن روزها (شعر)

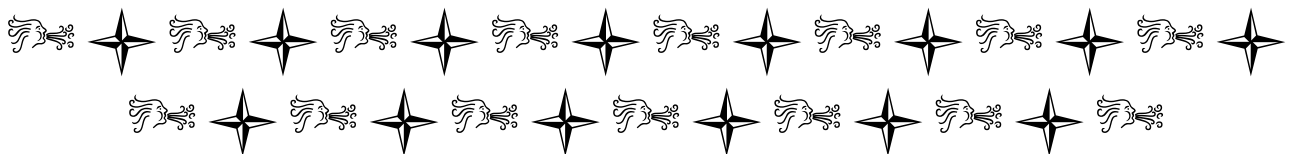
* خبر کوتاه بود

* اعتراض به اعدامها

* راستی! در ایران چه می گذرد؟

* خانه از پای بست ویران است

* چه کسی و کسانی خشونت میکنند...



نویسندگان مسئول مقالات خود هستند

محل حادثه هیچ کمک اولیه‌ای در اختیار مردم قرار نمی‌گیرد.

آنگاه که شروع به پخش کمک‌ها می‌کنند آنها را از طریق هلیکوپتر بین مردم پرتاب و آنان به رویهم افتاده و برای گرفتن پتویی یا بسته‌ای غذایی همدیگر را لگدکوب می‌کنند. مردم در بخش‌های مختلف شهر نشان داده‌اند که قادر به پخش و سازماندهی کمک‌ها بین خود هستند ولی بجان هم انداختن آنان از طریق کمک‌های آمریکاییها قابل تأمل می‌باشد. اینکه هزاران انسان زیر خروارها خاک و سنگ مدفون شده و منتظر کمک هستند برای فرماندهان نظامی آمریکا اهمیتی ندارد. آنها برای پاک کردن جنایاتی که سربازان آمریکایی در افغانستان و عراق مرتکب می‌شوند، کمک‌های انسانی را بدست سربازان داده تا در میان مردم پخش کنند و همزمان دوربین‌های تلویزیونی این صحنه‌ها را برای خوراک تبلیغاتی آینده بنفع نیروهای نظامی ثبت و ضبط کرده تا بعدها ما را شستشوی مغزی دهند.

حداقل در رابطه با بذل و بخشش آمریکاییها، آنچه که بحساب می‌آید، ظرفیت نظامی و برتری نظامی در محیطی که هیچیک از قدرتهای بزرگ قرون گذشته نمیتوانند منکر ابرقدرتی آن گردند. فقط ارتش آمریکا قادر است در ظرف ۴۸ ساعت حدود ده هزار سرباز را به‌همراه مهمات و تجهیزاتشان، گرفتن کنترل فرودگاه، آنگاه تأمین امنیت و براه انداختن آن در چند روز و بعلاوه ارسال فوری یک ناو درمانی بنام «آرام‌بخش» که شامل هزار تخت بیمارستانی و ۱۲ سالن جراحی می‌باشد، سازمان دهد.

در سال ۲۰۱۰ دیگر مانند گذشته قدرت یک کشور فقط با تولید ناخالص ملی، ارزش واحد پول یا میزان صادرات تعیین نمیشود. بلکه حضور سریع و بموقع در یک عملیات امدادسانی، نشانه و سمبل یک ابرقدرت جهانی است که در حال حاضر در هائیتی جریان دارد.

قدرت و پیشرفت تکنولوژی در غرب و بویژه در آمریکا قابل تحسین و ستایش بوده و بعنوان نمونه‌ای از دستاوردهای انسانی در عصر نوین قابل احترام همگان است. اما تکبر و خودپسندی و زورمندی آمریکا زشت و ناپسند بوده و برای انسانهای آزاده قابل هضم نمی‌باشد. اشغال یک سرزمین مستقل محکوم و قابل سرزنش است چه از طرف جورج بوش جنایتکار و تونی بلر سگ صفت باشد و چه از طرف آقای اوباما که میخواهد دنیا را به آرامی بنفع امپریالیسم جهانی ببلعد. برای این اشغال اخیر مروری بر تاریخ هائیتی ضروری بنظر میرسد. ۱۴۹۲ - کریستف کلمب قدم به جزیره‌ای که

یادداشت دی:

اشغال «امدادی» هائیتی

روز سه‌شنبه ۱۲ ژانویه ۲۰۱۰ میلادی زمین لرزه عظیمی شهر بندری پرنس پایتخت هائیتی را به ویرانه‌ای تبدیل کرد. شدت زلزله حدود ۷ ریشتر و مرکز آن در قسمت غربی شهر و در کنار دریای کارائیب واقع شده است. علاوه بر خانه‌های مسکونی افراد، تمام ادارات دولتی و وزارتخانه‌ها و کاخ ریاست جمهوری و پارلمان آن به تلی از خاک تبدیل گشته‌اند. بیلان خسارات وارده سنگین و برای ملت فقیری چون هائیتی کمرشکن میباشد. دویست هزار کشته و با احتمال زیاد دویست هزار نفر دیگر زخمی و قریب یک میلیون نفر آواره و بیخانمان از نتایج اولیه این فاجعه طبیعی بود که قریب یک سوم از جمعیت ۹ میلیونی کشور هائیتی را در برمیگیرد.

می‌گویند هائیتی کشور فقیری است، در حالیکه کشورهای کارائیب و بویژه هائیتی بیش از دویست سال است که مورد بهره‌کشی وحشیانه کشورهای استعمارگر چون اسپانیا، انگلستان و فرانسه و اخیراً توسط آمریکای جهانخوار قرار دارد. بموجب گواهی اسناد تاریخی سرمایه اولیه صنایع سنگین امپراتوری انگلیس و فرانسه بوسیله نیروی کار بردگان آفریقایی که بزور به کارائیب آورده شده بودند تأمین گشت.

بازتاب این فاجعه در دنیا بی‌سابقه بود بطوریکه دو سه هفته خوراک تبلیغاتی وسیعی برای رسانه‌های کشورهای استعماری غربی فراهم گشت. دولت‌های مختلف جهان آمادگی خود را برای کمک رسانی به هائیتی اعلام کردند. حضور بموقع کشورهای همجوار چون ونزوئلا، کوبا و برزیل و نوع کمک‌هایشان و اجرای مشخص آن برای مردم هائیتی ملموس بود.

حضور سوء ظن برانگیز آمریکا، فرانسه، اسرائیل و... برای باصطلاح کمک‌رسانی و ارسال ۱۶ هزار سرباز جنگی آمریکائی و تحت کنترل درآوردن تنها فرودگاه شهر برای دنیای آزاد شوک‌آور بود. بی‌دلیل نیست که با توجه به طرح گسترش پایگاه‌های نظامی آمریکا در کلمبیا و اشغال «امدادی» هائیتی، صدای اعتراض برزیل، ونزوئلا، کوبا و... بلند شده است.

معمولاً در چنین وضعیتی امدادگران برای بیرون آوردن زخمی‌ها از زیر آوار کار خود را شروع می‌کنند. لیکن نخستین اقدام سربازان آمریکایی کمک به بازگشت آمریکائیان مقیم هائیتی میباشد. بعلاوه اجازه فرود به هواپیماهایی که حامل کمک‌های فوری هستند داده نمیشود. پس از ده روز از استقرار سربازان آمریکایی در

۱۹۵۷ - فرانسوا دووالیه که به «پاپادوک» لقب یافته بود، به عنوان رئیس جمهور انتخاب میشود بر پایه یک برنامه بشدت بر ضد دورگه‌ها. او با تکیه بر یک نیروی شبه نظامی بنام «تونتون ماکوت» در جوی از رشوه که همه جا را فرا گرفته بود حکومت میکند. پس از مرگ او در سال ۱۹۷۱ پسرش ژان کلود ملقب به «بچه دوک» ۱۹ ساله جانشین پدر میشود. او در سال ۱۹۸۶ از حکومت رانده میشود و در کشور آزاد فرانسه بوی پناهندگی میدهند.

۱۹۹۴ - ارتش آمریکا به هائیتی باز می‌گردد تا آقای ژان برتراند آریستید را که در سال ۱۹۹۰ به ریاست جمهوری انتخاب شده و بوسیله یک کودتای نظامی در سال ۱۹۹۱ برکنار شده بود بقدرت برساند.

البته پس از چند صباحی آمریکا بکمک فرانسویان آریستید بیچاره را چیزخور کرده و راهی آفریقای جنوبی می‌سازند تا راحت بتوانند بر منابع کشور تسلط داشته و نیروهای کار ارزان قیمت کارگران هائیتی را به قیمت روزی ۸۰ سانتیم در اختیار مارک‌های معروف لباس‌ها و کفش‌های ورزشی قرار دهند.

۲۰۰۴ - جمهوری هائیتی دویستمین سالگرد استقلالش را در یک هرج و مرج سیاسی جشن می‌گیرد. آقای آریستید از قدرت رانده شده و سازمان ملل یک هیئت نمایندگی بین‌المللی را برای ثبات این کشور تعیین میکند.

امیدواریم این بار قرض‌دهندگان بین‌المللی، کشورهای کمک‌کننده، کشورهای دوست هائیتی، بویژه ایالات متحده، فرانسه (استعمارگران قدیمی) که با این ملت تاریخ، فرهنگ و زبان مشترک دارند، و کانادا نمونه و سرمشق کشورهایی از قبیل ونزوئلا، کوبا و برزیل را که کمک‌هایشان و اجرای مشخص آنها برای مردم هائیتی ملموس هستند، دنبال کنند و قول و قرارهای خود را برای دوباره‌سازی این کشور جدی بگیرند

حمید باقری

بیابنه سه خانواده ی کارگر زندانی هفت تپه در خصوص مشکلات بوجود آمده با عنوان حمایت های مالی

روز شنبه ۲۱ آذر ماه ۱۳۸۸ وقتی ما خانواده های کارگران زندانی نیشکر هفت تپه برای پیگیری پرونده به دادگاه مراجعه نمودیم تا شاید بتوانیم مقدمات اعطای مرخصی برای همسرانمان را فراهم کنیم با کمال تعجب

نامش را اسپانیول و بعدها هیسپانیولا گذاشت چون او را بیاد سواحل کاستیل می‌انداخت. شروع به استخراج متمرکز منابع طلای جزیره نمود که سهم مردم محلی آن کشتار و قتل‌عام عمومی بود. نیم قرن پس از ورود اسپانیایی‌ها شمار سرخپوستان به چند هزار نفر میرسید. در سال ۱۵۱۷ پادشاه اسپانیا شارل کنت اجازه داد برای کمبود نیروی انسانی، بردگان از آفریقا آورده شوند.

۱۶۹۷ - بدنال قرارداد اینسویک، اسپانیاییها از یک سوم قسمت غربی جزیره عقب‌نشینی کرده و بدینوسیله سلطه فرانسویها را برسمیت شناختند، یک جهش تماشایی شروع میشود که بآن لقب سنت دومنگ «مروارید آنتیل» میدهند. ۱۷۹۱ - آغاز شورش بردگان، اولین عمل انقلابی سنت دومنگ. یک چهره ظاهر میشود: چهره یک آزاد شده: توسن لوورتور (Toussaint Louverture). جزیره یکپارچگی خود را پس از قرارداد بال در سال ۱۷۹۵ بازمی‌یابد.

۱۸۰۴ - اول ژانویه، چند ماه پس از مرگ در اسارت توسن لوورتور، ژان ژاک دسالین استقلال هائیتی را اعلام میکند. آخرین کولونهای سفیدپوستان از بین رفته و اغلب کشتزارها بوسیله بردگان قدیم رها میشود. صادرات کشاورزی هائیتی خاتمه یافته و فقط جهت ارتزاق اهالی جهت داده میشود. نابودی جنگلها شروع میشود. در ۱۸۰۹ قسمت شرقی جزیره به اسپانیا وصل میشود که در سال ۱۸۲۲ به حاکمیت هائیتی برمیگردد.

۱۸۲۵ - رئیس جمهور ژان پیر بوآیه شناسایی فرانسه را برای استقلال هائیتی کسب نموده در عوض پرداخت گرامت و تاوان به مبلغ ۱۵۰ میلیون فرانک، حال آنکه این مبلغ به ۹۰ میلیون تقلیل می‌یابد. همه تهدیدهای اشغال دوباره کنار گذاشته شد، اما این گرامت و بدهکاری اقتصاد کشور را خفه کرد. این گرامت در چندین موعد تا سال ۱۸۸۸ پرداخت میشود.

۱۸۴۴ - بخش اسپانیایی جزیره بطور قطعی جدا شده، در حالیکه هائیتی در خشونت دائمی دست و پا میزند. شورش دهقانی معروف به پیکت (piquets) بسختی سرکوب میشود. جامعه در یک جنگ و دعوای بین منتخبین دورگه و جمعیت سیاه‌پوست، نظام داده میشود.

۱۹۱۵ - بدنال شورشی که چند صد کشته در پورت اوپرنس بجا میگذارد، ارتش آمریکا در هائیتی خود را مستقر می‌سازد که باعث نفرت عمیق در میان اکثریت مردم شد. آمریکاییها کشور را در سال ۱۹۳۴ ترک میکنند.

تشکل، اعتصاب، تجمع حق مسلم ماست فراخوان اتحادیه آزاد کارگران ایران در حمایت از کارگران زندانی نیشکر هفت تپه

کارگران و مردم شریف ایران

چهار کارگر شرکت نیشکر هفت تپه به نامهای فریدون نیکوفرد، جلیل احمدی، قربان علیپور و محمد حیدری مهر پس از تأیید احکام شش ماه زندان تعزیری توسط دادگاه تجدید نظر، بازداشت و روانه زندان شده‌اند و علی نجاتی یکی دیگر از این کارگران در آستانه زندانی شدن است. این بازداشتها در حالی صورت میگیرد که فرزند کمانگر، منصور اسالو و ابراهیم مددی مدت‌های مدیدی است در زندان بسر می‌برند و مهدی فراهی شاندیز از بازداشت شدگان مراسم اول ماه مه امسال پس از گذشت بیش از شش ماه از زمان دستگیری، بصورت بلا تکلیف در زندان نگه داشته شده است و سایر بازداشت شدگان روز جهانی کارگر در تهران پس از تحمل حبسهای تا نزدیک به دو ماه در حال احضار به دادگاه می‌باشند.

این کارگران هیچکدام هیچ جرمی مرتکب نشده‌اند، تنها جرم آنان اعتراض به بی‌عدالتی، عدم پرداخت بموقع دستمزدها، برگزاری مراسم روز جهانی کارگر و ایجاد تشکل برای دفاع از بدیهی‌ترین حقوق انسانی‌شان بوده است.

کارگران زندانی نیشکر هفت تپه بارها در اعتراض به عدم پرداخت دستمزدهای خود و تحمیل گرسنگی بر خانواده‌هایشان پیشاپیش همکاران خود به خیابانها آمدند و فریاد حق خواهی سر دادند، اما پاسخ سیستم موجود در برابر بدیهی‌ترین خواسته‌های این کارگران، چیزی جز باتوم و گاز اشک‌آور و پرونده سازی برای آنان نبوده است.

این کارگران در طول سالیان دراز کار در نیشکر هفت تپه و در طاقت‌فرساترین شرایط صدها میلیارد تومان ثروت خلق کرده‌اند و حق داشتند در اعتراض به عدم پرداخت دستمزدهای خود و خلاصی از شرایط نکبت‌باری که سیستم ضدانسانی سرمایه‌داری بر آنان و خانواده‌هایشان تحمیل کرده است، به خیابانها بیایند. آنان حق داشتند در برابر پامال شدن بدیهی‌ترین حقوق انسانی‌شان و در دفاع از حق حیات و زندگی خود به اعتراض برخیزند و با ایجاد تشکل مستقل‌شان نیروی خود را در برابر مظالم پایان‌ناپذیر کارفرما متحد و یکپارچه کنند.

کارگران و مردم شریف و آزادیخواه ایران
به زنجیر کشیدن کارگران نیشکر هفت تپه به دلیل

قاضی پرونده به ما گفت: «شماره حسابی از طرف رییس هیات مدیره سندیکا در سایت‌های اینترنتی برای جذب کمک‌های مالی اعلام شده است. قبلاً هم گروه‌های معاند جمهوری اسلامی به شما کمک کردند. و به همین دلیل تا آخرین روز حکم با مرخصی همسرانتان موافقت نخواهم کرد.»

با هزار امید نزد قاضی رفتیم. این سخن را شنیدیم و به همین دلیل تصمیم گرفتیم تا نکاتی را به اطلاع عموم برسانیم:

بعد از گذشت دو سال از تلاش‌های کارگران هفت‌تپه که منجر به زندانی شدن همسرانمان شد، دیگر طاقت تحمل مشکلاتی بیشتر از این را نداریم، با وجود اخراج همسران زندانیانمان از کار حضور ایشان تسکینی بر دردهایمان بود که به بهانه یک حرکت فردی از این فرصت قانونی نیز محروم شده ایم.

در تمام این مدت نهادها و افراد بیشماری در حمایت از تلاشهای کارگران هفت تپه اقداماتی انجام داده‌اند که بسیار قابل تقدیر می‌باشد و ما از همه آنها سپاسگزاریم، اما در اینجا اعلام می‌کنیم طی تماس‌هایی که از داخل زندان گرفته شده هیچ یک از کارگران زندانی با اعلام این شماره حساب موافق نبوده‌اند و ما نیز تا این لحظه هیچگونه کمک مالی از این طریق دریافت نکرده و نمی‌کنیم. اعلام این حساب بانکی به ابتکار شخصی یکی از همکاران گرامی ما صورت گرفته بود و ما ضمن دفاع از حق ایشان در دریافت کمک به هر شیوه‌ای که خود مناسب میدانند، اعلام می‌کنیم که اقدامات خود را تنها در هماهنگی با سایر اعضاء سندیکا انجام خواهیم داد و مسئولیتی نیز در قبال حساب نامبرده نداریم.

همچنین کارگران زندانی در تماس خویش از زندان تأکید داشتند که از ابتدای فعالیتهای صنفی کارگری تا به اکنون هیچگونه کمکی که مغایر با موازین قانونی رایج باشد دریافت نکرده‌اند.

در آخر ما خانواده‌ها که نان آورانمان را در کنار خود نداریم از تمام انسانهای شریفی که نگران ما هستند کمال تشکر را داریم و آرزو می‌کنیم هر چه زودتر عزیزانمان به آغوش گرم خانواده باز گردند.

با سپاس فراوان

خانواده فریدون نیکوفرد

خانواده رمضان علیپور

خانواده محمد حیدری مهر

نوشته شده در ۲۵ آذر ۱۳۸۸ توسط اعضا

در هیچ کدام از قوانین جزائی و کیفری مرخصی زندانی به اعمال پیش از دستگیری موکول نشده است. به خصوص آنکه این اعمال کاملاً در چهارچوب قوانین رایج کشور صورت گرفته باشد. باز کردن یک حساب بانکی در یک بانک داخل کشور و اعلام رسمی و علنی آن در هیچ قانونی جرم به حساب نمی آید. اکنون قاضی پرونده با چنین بهانه‌هایی مانع مرخصی کارگران زندانی می‌شود و به این وسیله هم به زندانیان و هم به خانواده‌های آنان فشاری وارد می‌کند که بر خلاف موازین قانونی است. افتتاح یک حساب بانکی دستاویزی است برای اعمال فشار و اگر هم این حساب وجود نداشت، باز هم قاضی بهانه دیگری برای این کار پیدا می‌کرد. همچنان که در روزهای اخیر به تلاشهایی هم که برای جمع آوری کمک مالی برای خانواده‌های زندانیان شده‌اند نیز گیر داده اند. این رسم و رسوم حتی در تاریخ اسلام هم بی‌سابقه است. کارگران هفت تپه خواهان قطع فوری این فشارها بر خانواده زندانیان و دادن اجازه دیدار زندانیان از خانواده‌های خود هستند.

از طرف دیگر لازم میدانم تأکید کنم که علی نجاتی رئیس هیئت مدیره سندیکای ما است. ایشان بر مبنای قوانین رایج کشوری کاملاً و بدون هیچگونه مانعی حق افتتاح حساب بانکی را داشته و دارند. وجود نظرات متفاوت در این باره در سندیکا، مثل همه موارد دیگر، مسأله‌ای است در درون خانواده کارگری و هیچ خللی در مبارزه مشترک اعضاء سندیکا برای یک زندگی بهتر وارد نمی‌کند. این اختلاف نظرها مانع از آن نیست که اعضاء سندیکا یک‌دل و هم‌زبان حقوق حقه خود را طلب کنند. همه مخالفین اتحاد کارگران بدانند که حق سوءاستفاده از این‌گونه اختلاف نظرات را نخواهند داشت و ما کارگران چنین امکانی را برای آنان فراهم نخواهیم کرد و خود این اختلاف نظرات را به بهترین شکلی حل خواهیم کرد. چراکه ما در درون یک خانواده هستیم.

آزادی کارگران زندانی هفت تپه و همچنین سایر کارگران زندانی خواست همه ما است. همبستگی وسیع کارگران واحدهای دیگر و تشکلهای کارگری در روزهای اخیر نشان داد که این خواست همه فعالین کارگری است. ما یکبار دیگر بر این خواست پافشاری نموده و اعلام میکنیم که مقامات بهتر است به جای اعمال فشار بر کارگران و خانواده‌های آنان، مطالبات برحق ما را پاسخ دهند. ما دستمزد مناسبی میخواهیم که به طور مرتب در ازاء کار ما پرداخت شود و برای خانواده‌های ما امکان یک زندگی شرافتمندانه را فراهم کند. ما آینده امنی برای فرزندان خود می‌خواهیم که مشاغل

ایجاد تشکل و اعتراض به عدم پرداخت بموقع دستمزدها، به زنجیر کشیدن هرگونه فریاد حق‌خواهی از سوی عموم ما کارگران در سراسر کشور است و باید در مقابل آن ایستاد و در صفی متحد خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط این کارگران از زندان شد.

اتحادیه آزاد کارگران ایران با محکوم کردن بازداشت و به زندان افکندن کارگران نیشکر هفت تپه و تداوم حبس فرزاد کمانگر، ابراهیم مددی، منصور اسالو و دیگر انسانهای حق‌طلب و آزادیخواه در زندانهای کشور، بدینوسیله با فراخواندن کارگران و عموم مردم شریف ایران به حمایت از خواست آزادی فوری و بی‌قید و شرط این زندانیان، از آنان میخواهد با قرار گرفتن در کنار خانواده‌های این عزیزان به هر نحو ممکن به حمایت از آنان برخیزند.

ما در این راستا و در همبستگی با مبارزات کارگران نیشکر هفت تپه با اختصاص مبلغ ۳ میلیون ریال کمک ثابت ماهیانه (علاوه بر کمکهایی که اقدام به جمع‌آوری آنها از میان اعضا خود و سایر کارگران خواهیم کرد) به خانواده‌های کارگران زندانی نیشکر هفت تپه، عموم کارگران و مردم شریف ایران را به جمع‌آوری و ارسال کمک‌های مالی به خانواده‌های کارگران زندانی نیشکر هفت تپه فرامی‌خوانیم و بدینوسیله اعلام میداریم در مبارزه کارگران نیشکر هفت تپه برای رسیدن به حقوق انسانی‌شان تا به آخر دوشادوش و همراه آنان خواهیم بود و با تشدید مبارزه برای آزادی کارگران نیشکر هفت تپه از زندان، خانواده‌های آنان را تنها نخواهیم گذاشت.

تشکل، اعتصاب، تجمع حق مسلم ماست

زنده باد کارگران نیشکر هفت تپه

زنده باد همبستگی کارگری

اتحادیه آزاد کارگران ایران ۲۳ آبانماه ۸۸

www.ettahadeh.com

ما یک خانواده هستیم

پس از دستگیری و زندانی کردن بخشی از اعضاء هیأت مدیره سندیکای هفت تپه متأسفانه اعمال فشار از جانب مقامات به کارگران و خانواده‌های آنان افزایش یافته است. همکاران ما را از کار اخراج کرده‌اند و به خانواده‌های آنان نیز گفته‌اند که به دلیل افتتاح حساب و دریافت کمک مالی از طرف رئیس سندیکا هیچگونه مرخصی به کارگران زندانی تعلق نخواهد گرفت. این‌گونه اقدامات از جانب مقامات قضائی و دولتی و مسئولین شرکت نه تنها مغایر با موازین انسانی است، بلکه همچنین با موازین قانونی کشور نیز مغایرت دارد.

گذشته با کلیه کارگران در همه شهرهای کشور این برخوردها انجام گرفته است، به طور مثال نمونه بارز تعدادی از اعضای هیئت مدیره، بازرسین و فعالین سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه که توسط کارگران به عنوان نماینده انتخاب و هنوز پیگیری مطالبات و خواسته‌های صنفی‌شان می‌باشند، از سال ۱۳۸۴ در پی اعتراض صنفی کارگران از کلیه حقوق اجتماعی و شهروندی محروم شده‌اند، بیش از ۴ سال بیکاری، برابر و حتی بیشتر از یک دوره ۴ ساله ریاست جمهوری که اگر این مدت تبدیل به روز و ساعت شود با توجه به این مسئله که کارگران هنگام کار دستمزدشان جوابگوی مخارج سر به فلک کشیده نیست، تجسم لحظه به لحظه زندگی آنها هر انسان باوجدانی را متأثر می‌کند. در طی این سالها این کارگران که خدمتگزاران واقعی جامعه هستند بعد از سرکوب اعتراض، ضرب و شتم و دستگیر و زندانی و از کار اخراج شدند.

اکثراً با سوابق حدود ۱۵ الی ۲۵ سال خدمت می‌باشند. در این وضعیت با بیکاری و چند سر عائله و مستأجری بدون هیچگونه پشتوانه مادی و بدون درمان و تأمین اجتماعی و سرگردان در راهروهای ادارات کار - دیوان عدالت اداری - دفتر ریاست جمهوری، دفتر مقام رهبری و کلیه نهادهای ذیربط مراجعه و شفاهاً و کتباً مشکلات خود را مطرح نموده‌اند. تا این تاریخ به مشکلات آنها رسیدگی نشده است و به دفعات در طی مراجعات و پیگیری‌ها بارها بازداشت شده‌اند. در نتیجه هیچکدام از مسئولین نمی‌توانند ادعا کنند که در جریان این اتفاقات قرار نگرفته‌اند، و بی‌اطلاعند. خدمتگزاران محترم که از نعمات سرشار این مملکت برخوردارند و نه گرمای تابستان و نه سرمای زمستان نه بی پولی و نه شرمندگی نزد خانواده و بسیاری از مصائب این کارگران را نمی‌توانند یک هفته تحمل کنند در پیشگاه خداوند و ملت چه جواب منطقی دارند. و جهت خدمت به کارگران باید برنامه‌های شفاف با تضمین عملی ارائه دهند چرا که با شعار شکم خالی سیر نمی‌شود

همزمان اقلیتی از جامعه با سرمایه این ملت از رفاه کامل و حسابهای نجومی و میلیاردری برخوردارند سرمایه‌های ملت باید جهت رفع مشکلات و ایجاد زمینه‌های مناسب برای تولید و اقتصاد صرف گردد تا دردهای اجتماعی درمان شود. با هزینه شدن سرمایه‌های ملت جهت سرکوب مردم شاید در کوتاه مدت صورت مسئله را بتوان پاک کرد! چون درمان انجام نشده و مطالبات انباشته شده‌اند به درد بی‌درمان تبدیل

پدرانشان در خطر از بین رفتن قرار گرفته است. ما بهداشت مناسب، امکانات آموزشی مناسب، مسکن مناسب و زندگی همراه با حداقل تفریحات لازم را میخواهیم. زندان و فشار پاسخ این مطالبات نیست.

۱۳۸۸/آذر/۲۷

رضا رخشان

درد بی درمان آیا کارگران هم بخشی از جامعه هستند؟

اگر کارگران هم شهروندان این جامعه محسوب می‌شوند و با تلاشهای فیزیکی و فکری خود چرخ‌های عظیم تولیدی و اقتصادی کشور را به گردش درمی‌آورند قاعدتاً باید از مواهب آن بهره‌مند شوند. طبق آمارهای موجود بیش از هشت میلیون کارگر که با خانواده هایشان رقمی بیش از ۴۰ میلیون نفر را تشکیل می‌دهند و در حقیقت ۶۰٪ از جمعیت ایران را شامل می‌شوند. با توجه به خیل جمعیت باید وزنه‌ای قابل قبول در مناسبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی محسوب شوند. خدمتگزاران کشور شایسته است توجه خاصی به این قشر عظیم جامعه داشته باشند و در رویداد مهمی به نام انتخابات ریاست جمهوری مطالبات آنها مد نظر قرار گیرد در انتخابات مختلف اکثر کاندیداها خود را کارگر یا کارگزاران معرفی می‌کنند اما عملکردشان در طی دوران تصدی امور مختلف نشانگر آن است که خود را از جامعه کارگری نمی‌دانند و از مصائب آنها بهره‌مند نبوده‌اند، اما چون وظیفه خطیر خدمتگزاری نصیب آنها شده موظفند که پاسخگوی این قشر عظیم باشند و در میتینگ‌ها و سخنرانی‌های خود در مورد طرح و برنامه‌ای که برای ۴ سال آینده این قشر زحمت‌کش در نظر دارند منشور خود را ارائه نمایند تا افق چهار ساله آینده کم و بیش نمایان گردد. در سال‌های گذشته حقوق کارگران پایمال شده و از کوچکترین امتیاز و بهره‌ای از سرمایه‌های سرشار این مملکت بی‌نصیب مانده‌اند و بی‌توجهی به آنها سبب بیکاری و بحران اقتصادی و فقر و فساد و فحشا و اعتیاد روز افزون شده، حتی کارگران شاغل با وجود تورم افسار گسیخته و دستمزد چند برابر زیر خط فقر قادر به ادامه زندگی نیستند.

اگر اعتراض کنند که متهم به اقدام علیه امنیت ملی و برهم زنده نظم عمومی و غیره می‌شوند و توسط خدمتگزاران جامعه، ضرب و شتم، سرکوب، اخراج از کار و از کلیه حقوق اجتماعی معاف می‌شوند. طی سالهای

کمونیست‌ها. این نه افکار «راست» سالوادر دالی، بل که تخیل در آثار اوست که ارزشمند است. نگاه یک‌بعدی به انسان می‌تواند به فاجعه ختم گردد. از این روست که می‌بینم در مراکز دانشگاهی دنیای آزاد، افکار افراد بدون تعلق سیاسی آنان مورد سنجش قرار می‌گیرد.

دکتر تقی ارانی، از جمله متفکران ایران است که هنوز در تاریخ فرهنگ ما ناشناس مانده. هیاهوی تبلیغاتی و ابزاری را اگر از نام او در این چند دهه بزدائیم، به زور چند صفحه مطلب در باره فکر و کار او به جا می‌ماند. تفکر کمونیستی او باعث شده تا از سوی دیگران طرد گردد و نتیجه این که نامی شایسته از او در تاریخ ایران موجود نیست.

باقر مومنی، اندیشمند صاحب‌نام ایران، در کتاب «دنیای ارانی» کوشیده است، بدور از هرگونه پیشداوری، سیمایی واقعی از او ارایه دهد. او کوشیده است تا شخصیت ارانی و فکر او را از دریچه آثارش باز یابد و ارزش نوشته‌هایش را با توجه به زمان و موقعیت کشور نشان دهد.

مومنی تحقیق خویش را با مجله «دنیا» آغاز می‌کند، نشریه‌ای که در سال ۱۳۱۲ بنیان گرفت و کمی بیش از یک سال در دوازده شماره انتشار یافت و اکنون با گذشت هفت دهه هنوز مطالبی از آن تازگی دارند. بر روی جلد مجله نوشته شده: «دنیا در مسائل علمی، صنعتی، اجتماعی و هنری از نظر اصول مادی بحث می‌کند.»

با نگاهی به مطالب «دنیا» می‌توان پی برد که بسیاری از مقولات علمی و ادبی و هنری برای نخستین بار از طریق آن به جامعه ایران راه یافته: انتقال سینما و عکس با بی‌سیم، اتم و بُعد چهارم، تکامل و ارث، پسیکولوژی خواب، فضای چندبُعدی و فرضیه نسبی، اسرار سلول و اعصاب، فیلم و فیلم ناطق، عرفان و اصول مادی، جبر و اختیار، ماتریالیسم و ایدئالیسم، دیالکتیک منطق، ارزش و کار، زن و ماتریالیسم، هنر و ماتریالیسم، ارزش ادبی رمان، و...

هدف مجله را گردانندگان آن چنین اعلام داشته بودند: «مجله دنیا جدیت خواهد کرد فکر خواننده خود را با درجه تمدن امروزی بشر آشنا کرده، بدو مرتباً جریان و تکامل این تمدن را نشان دهد.» دنیا که برای «منورالفرهای جامعه منتشر می‌شد و می‌خواست بر آنها تأثیر بگذارد»، خوانندگان خویش را با آخرین کشفیات و اختراعات علمی و صنعتی جهان آشنا می‌کرد. از ماشین‌ساز می‌نوشت، نژادپرستی را محکوم، خطر فاشیسم را گوشزد می‌کرد، از برابری زن و مرد و

خواهد شد.

اگر کارگران حق مشارکت در امر سیاسی انتخابات ریاست جمهوری را دارند پس باید به خواسته‌های برحقشان توجه شود.

۱ - حق ایجاد تشکل مستقل و انتخاب نمایندگان کارگری

۲ - دستمزدی بالاتر از خط فقر واقعی که زندگی شرافتمندانه‌ای برای کارگر مهیا شود

۳ - قانون کار و به ویژه امنیت شغلی و ایجاد مسکن و بیمه‌های بیکاری مورد توجه قرار گیرد

۴ - اصلاح فصل شش قانون کار طبق قوانین بین‌المللی

۵ - عدم سرکوب کارگران و آزادی کارگران زندانی با امید به برقراری عدالت و آزادی

علی اکبر پیر هادی
خرداد ۸۸

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی
تهران و حومه

ارانی و دنیای او

در تاریخ معاصر ایران، چهارده بهمن با نام دکتر تقی ارانی در پیوند است. او در این روز در زندان رضاشاه کشته شد. در جو سیاسی حاکم، در زمانی که همه چیز از منظر سیاست نگریسته می‌شود، متأسفانه ما تاکنون نتوانسته‌ایم، متفکران تاریخ معاصر خویش را بازشناسیم. سیاست‌زدگی ما را به روزمزه‌گی کشانده و در چنین موقعیتی هیچ چیز در جای بایسته و شایسته خویش قرار ندارد. نگاه ما به مفاهیم و پدیده‌ها نتوانسته خود را از بند سیاست‌زدگی برهاند، چنان‌چه سیاست خود نیز در فرهنگ حاکم به دام «تقلیل‌گرایی» گرفتار آمده و از علم سیاست به دور مانده است.

در چنین موقعیتی‌ست که دیده می‌شود، از نام و فکر ارانی تاکنون استفاده ابزاری شده. سازمان‌ها، احزاب و یا افرادی کوشیده‌اند در پس نام او برای خویش ارزش بیافرینند و در مقابل، هر آن کس که با اندیشه ارانی هم‌خوان نبوده، او و نام او را از فرهنگ ایران طرد کرده است.

آنجا که فکر آزاد باشد و تفکر در آزادی بی‌الد، طبیعی‌ست همه دستاوردهای بشریت به راه تمدن، امری همگانی و به همه انسان‌ها تعلق داشته باشند. افکار مارکس کمونیست برای جویندگان غیر کمونیست علم و دانش همان اندازه ارزش دارد که برای

حققان موجود با کار علنی پیوند می‌زند، گروه بزرگی از نسل جدید را به تکاپو می‌کشاند. در کنار مجله گروه‌های مطالعه، ترجمه، پژوهش تشکیل می‌دهد، می‌کوشد در صحتِ تئوری شناختِ ماتریالیستی، واقعیت جهان خارج را در ذهن انسان، با استفاده از علوم مختلف توضیح دهد.

با نگاهی به آثار وی می‌توان دریافت که بسیاری از مفاهیم علمی را نخستین‌بار او در ایران طرح کرد و این چیزیست که هنوز در باره آن ننوشته‌اند و جامعه ما با آن بیگانه است. باقر مومنی کوشیده است تا در «دنیای ارانی» به گوشه‌هایی از آن بپردازد. تاکنون کسی به این شکل و از این زاویه به ارانی و کار او نپرداخته است. ارزش این کار نیز در همین است. در این که در میان آثار ارانی و زندگی‌اش، سیمای تازه‌ای از او کشف گردد تا تابناک و جاوید در تاریخ ایران بدرخشد.

در این شکی نیست که در کشاکش هویت‌یابی جامعه، ما دگر بار به ارانی باز خواهیم گشت. کتاب «دنیای ارانی» را «انتشارات خجسته» در تهران منتشر کرده است.

اسد سیف

اطلاعیه انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران

هم میهنان، آزادیخواهان

رژیم جمهوری اسلامی همچنان در سراسر ایران، حقوق اولیه مردم را زیر پا می‌گذارد. خبرهایی که از مناطق مختلف ایران بدست ما می‌رسد بیش از پیش نگران کننده می‌باشند. بدنبال تظاهرات گسترده اعتراضی مردم، رژیم حاکم به انتقام‌گیری در سراسر کشور و از همه مخالفین دست یازیده است. بر مبنای آخرین گزارش از ایران فصحیح یاسمنی فعال مدنی جوان کردستان؛ که از سال دوهزار و هفت در زندان بسر می‌برد؛ بطور ناگهانی و حتی بدون اطلاع خانواده اش در ششم ماه ژانویه سال جاری به جوخه اعدام سپرده شد. پدر این جانباخته راه آزادی نیز هم اکنون در زندان بسر می‌برد و به دو سال زندان محکوم گردیده است. بقرار بخشی از گزارشاتی که از کردستان بدست ما می‌رسد، هم اکنون حداقل هفده تن از فعالین مدنی و آزادیخواهان کردستان به اعدام محکوم شده‌اند و هر لحظه در خطر مرگ بسر می‌برند.

زینب جلالی، حبیب الله لطیفی، فرهاد و کیلی، شیرکو معارفی، فرزاد کمانگر، علی حیدریان، حسین خدری، رشید آخکندی، محمد امین آگوچی، احمد

حضور زن در جامعه سخن می‌گفت، از تئوری تکامل حیات می‌نوشت و به دستاوردهای پسیکولوژی می‌پرداخت، از ادبیات مدرن اروپا نمونه می‌آورد و به بازبینی ادبیات کهن ایران و این‌که به جهان گذشته تعلق دارند، تأکید داشت. حتا به پیرایش زبان فارسی توجه داشت. شاید جالب باشد که بدانیم واژه‌هایی چون: دبستان، دبستانی، به‌بخشید، سپاسگزارم، سپاس دارم و... در این عرصه، از پیشنهادات شخص ارانیست که در فارسی امروز به کار برده می‌شوند.

مجله دنیا را ارانی در جو پلیسی زمان رضاشاه، به همراه بزرگ علوی و ایرج اسکندری و با همکاری عده‌ای روشنفکران دیگر منتشر می‌کرد. خوانندگان مجله بیشتر دانشجویان و دانش‌آموزان بودند.

ارزش واقعی مقالات دنیا، بحث‌برانگیز بودن آن بود که خواننده را وادار به بحث می‌کرد. به قول انور خامه‌ای از یاران ارانی، «دنیا صریحاً وارد مسائل روز کشور نمی‌شد ولی نسبت به بنیادهای جامعه آن روز... عمیقاً انتقادی بود... از دینامیسم و تحرک اجتماعی و اقتصادی، و از شعر و هنر نو دفاع می‌کرد.»

با بازداشت ارانی و یاران او که به «گروه ۵۳ نفر» معروفند، انتشار دنیا متوقف شد. اگرچه شخص ارانی در سن ۳۷ سالگی در زندان کشته شد ولی افراد این گروه که بسیاری از آنها در رابطه با «دنیا» به حلقه یاران ارانی درآمده بودند، سال‌ها بعد، از جمله نقش‌آفرینان عرصه سیاست، هنر و ادبیات در تاریخ اجتماعی ایران تبدیل شدند. آنان از تأثیرگذارترین افراد جامعه، پس از سقوط رضاشاه در ایران بوده‌اند.

ارانی اما خود که بود؟ در پانزده شهریور ۱۲۸۱ در تبریز متولد شد، پس از اخذ دیپلم، وارد مدرسه‌ی عالی طب تهران شد، در سال ۱۳۰۱ عازم برلین شد، در سال ۱۳۰۷ دکترا گرفت. مدتی در «السنه شرقی در دانشگاه برلین» به تدریس اشتغال داشت و تعدادی از آثار ادبیات کهن ایران را برای این دانشگاه آماده چاپ می‌کند. در فرنگ با نشریات «ایرانشهر» و «نامه فرنگستان» همکاری داشت. در همین زمان با گروهی از ایرانیان «فرقه جمهوری انقلابی ایران» را بنیان می‌گذارند که سازمانیست مخفی و برای سرنگونی رژیم رضاشاه، برای «استقرار حکومت ملی» مبارزه آغاز می‌کند.

پس از بازگشت به ایران، به عنوان معلم در مدارس صنعتی و هنرستان و دانشسرا به کار مشغول می‌شود. در کنار فعالیت‌های شغلی به فعالیت گسترده سیاسی و فرهنگی و اجتماعی روی می‌آورد. کار مخفی را در

سربلندی من و تو، برای سربلندی ما، برای سربلندی ایران، جان خود را در طبق اخلاص نهادند و برای رویارویی با ددمنش ترین حاکمیت تاریخ ایران، با دستان خالی به خیابان‌ها آمدند، باید کمپین «من یک محاربم» را هرچه سریع‌تر گسترش داد. این کمپین از ابتکارات جوانان وبلاگ نویس ایرانی است که از شروع جنبش سبز آزادیخواهی مردم ایران، با خلاقیت‌های خود نفس جمهوری اسلامی را گرفته‌اند.

هم اکنون جلادان جمهوری اسلامی در حال برپا کردن چوبه‌های دار برای کشتن آزادیخواهان به اتهام محارب هستند. کسانی که تنها جرمشان خواستن استقلال، آزادی و عدالت برای مردم ایران است. از نظر جمهوری اسلامی همه ایرانیان آزاده محارب هستند و حکمشان اعدام!

هم میهن!

هر حرکت، گامی کوچک برای پایان دادن به کابوس سیاه سی ساله‌ای به نام جمهوری اسلامی است!

بهمن امینی

پاریس، ۷ ژانویه ۲۰۱۰

آن روزها

یادش بخیر، زمانی وبلاگ نویسی چه شور و هیجانی داشت.

چه رقابتی برای انتخاب اسم وبلاگ در جریان بود. و چه شوقی برای پست کردن هر روزه مطلب جدید. چه داستان‌های کوتاه گیرا و دلنشینی پا گرفت و چه نویسندگان نوپائی متولد شدند.

شعر چه جایگاه خوشحال کننده‌ای یافته بود، انواعش... نیمائی، غزل، رباعی و هایکو، و... و نقد چه خون تازه‌ای در عروقش جاری شد... رونق طنز، وبگردی را که داشت یک اعتیاد می‌شد از کسالت دور کرده بود... چه عکس‌های دیدنی راه به دنیای مجازی باز کردند و مسابقات ادبی، گاه تا بیش از پانصد شرکت کننده داشت، و شده بود مشوقی کار ساز، خلاقیت را می‌پروراند.

«خواندن» که نیاز گرمی بازار نشر است، به راه رونق، گام گذارده بود.

چه دنیای شیرینی ولی بل‌بشوئی داشت «کامنت»ها... از اشارات ابرو و این دادن و آن گرفتن‌ها آغاز می‌شد و می‌رفت بسوی ناروانویسی. هم صدای بال پرواز عشق را در گنبد دوار می‌شنیدی هم گلایه و قهر را.

پولادوند، سید سامی حسامی، سید جمال محمدی، رستم ارکیا، مصطفی سلیمی، حسن طایفی، انور رستمی و ایرج محمدی از این جمله می‌باشند. از طرف دیگر صادق زمانی که در زندان خوی بسر می‌برد بر مبنای «قوانین شریعت» محکوم به قطع یکدست و یک پا شده است.

در یک تهاجم دیگر رژیم اسلامی در روز سوم ژانویه سیزده تن از جامعه بهائیان ایران در تهران دستگیر شده‌اند. سه تن از این دستگیر شدگان تا امروز آزاد شده‌اند ولی آنهایی که هنوز در اسارت بسر می‌برند متهم به «داشتن اسلحه» و «توطئه بر علیه امنیت کشور» شده‌اند. اتهاماتی که با تجربه سه دهه جنایات جمهوری اسلامی ایران، مجازات اعدام را در پی خواهد داشت.

ما با تمام قوا تهاجمات جمهوری اسلامی به آزادی عقیده و همچنین تمام محدودیت‌های این رژیم برای فعالیت سیاسی را محکوم می‌کنیم. این موج جدید دستگیری‌ها، بویژه دستگیری جمعی و گسترده تظاهرکنندگان معترض در تمامی شهرهای بزرگ ایران، نشان از کوشش در فرار به جلو از طرف جمهوری اسلامی ایران دارد و شایسته است که با کارزاری متحد از تمامی انجمن‌ها و تشکل‌های مدافع آزادی و حقوق بشر به مقابله با آن برخیزیم.

نه به مجازات اعدام در ایران!

زنده باد دموکراسی در ایران!

زنده باد لائیسیتته در ایران!

نه به جمهوری اسلامی ایران!

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران پاریس، دهم ژانویه دو هزار و ده

برای تماس با ما: adpoi@hotmail.fr

به کمپین سراسری «من یک محاربم» بپیوندیم!

من یک محاربم

من یک محاربم چون با اصل ولایت فقیه مخالفم

من یک محاربم چون با تمامیت نظام جمهوری اسلامی مخالفم

من یک محاربم چون جمهوری خون و جنایت خمینی‌ها و خامنه‌ای‌ها را نمی‌خواهم

من یک محاربم چون جمهوری شهروندی بر مبنای آزادی، حقوق بشر و دموکراسی را می‌خواهم.

هم میهن!

برای پیشگیری از کشتار ایرانیان آزاده‌ای که برای

آنجا ، شگفت انگیز دنیایی ست : دروغ و دشمنی
فرمانروایی می کند آنجا
طلا ، این کیمیای خونِ انسان ها
خدایی می کند آنجا
شگفت انگیز دنیایی که همچون قرن های دور
هنوز از ننگِ آزارِ سیاهان دامن آلوده ست
در آنجا حق و انسان حرف هایی پوچ و بیهوده ست
در آنجا رهزنی ، آدمکشی ، خونریزی آزاد است
و دست و پای آزادی ست در زنجیر
عزیزم دخترم!

آنان
برای دشمنی با من
برای دشمنی با تو
برای دشمنی با راستی
اعدام شان کردند
و هنگامی که یاران
با سرودِ زندگی بر لب
به سوی مرگ می رفتند
امیدی آشنا می زد چو گل در چشم شان لبخند
به شوقِ زندگی آواز می خواندند
و تا پایان به راهِ روشنِ خود با وفا ماندند
عزیزم!
پاک کن از چهره اشکت را ز جا برخیز!
تو در من زنده ای ، من در تو ، ما هرگز نمی میریم
من و تو با هزارانِ دیگر
این راه را دنبال می گیریم
از آنِ ماست پیروزی
از آنِ ماست فردا با همه شادی و بهروزی
عزیزم!

کارِ دنیا رو به آبادی ست
و هر لاله که از خونِ شهیدان می دمد امروز
نویدِ روزِ آزادی ست

هوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه)

اعتراض به اعدام ها تظاهرات گسترده در برابر اوین

شنبه شب بیش از دو هزار نفر از خانواده های زندانیان سیاسی، مادران عزادار و گروه های مختلف در برابر درب اصلی زندان اوین تجمع کرده و به اعدام مخالفین اعتراض کرده و خواهان آزادی زندانیان سیاسی شدند. در این تجمع حتی عده ای از زندانیان سیاسی تازه آزاد شده شرکت کردند. همزمان با این

از در و دیوار دنیای مجازی فضا های کوچک وبلاگ، زندگی تراویده می شد، و داشت پدیده ای میمون را نوید می داد که: سرو کله سانسوری شدیدتر از نقاره ارشاد به هوا خاست و زمام گسترش ادبیات ما افتاد دست یک مشت آدم های متحجر بی دانش عامی و تا جنبیدیم کارد را بر گلوی خود احساس کردیم و سیاهی، چنگار گونه، بر پهنه ی سفید برفی زندگی رسانه های مجازی خزیدن گرفت و هر روز بد و بدتر شد و خشونت و عناد جای صداقت و دوستی و مراودات بی غش رسانه ها را گرفت

هنوز نیمه نفسی داشتیم که به کمک تکنولوژی شیطنانی سودجویان غربی به مدد پترودلارهای بی زبان، یعنی با پول های خودمان، ماشین آلات فیلتر کردن چون تیغ به دست زنگیان مست افتاد، و همراه با قلع و قمع همه شئونات زندگیمان در تمامی سطوح، مانده رسانه های مجازی را به محاق کشاندند

و چنین شد که رسانه های مجازی یکی پس از دیگری کنار کشیدند، چرا که علاوه بر همه این ها جان شان نیز در خطر افتاد و حتا قربانی هم دادند... و خنده و شادی و شمع جای خود را به اندوه و درماندگی داد.

ما لیست بلند بالائی از وبلاگ های آن زمان را در اختیار داریم، و چه غصه برانگیز است که سراغ بسیاری از آن ها که می رویم نیستند، بسته اند، رفته اند، و عطایش را به لقایش سپرده اند. آدم را یاد سنگ گورهای متروکی می اندازد که در برهوت رها شده اند.

از آن زمان، مانده هائی داریم که هر کدام با تمام توان جورکشی می کنند تا زنگ امید در این برهوت صدا داشته باشد... بینیم چه می شود و به کجا می رویم.

محمود صفریان

خبر کوتاه بود

خبر کوتاه بود: - «اعدام شان کردند»

خروش دخترک برخاست

لبش لرزید

دو چشم خسته اش از اشک پر شد

گریه را سر داد

و من با کوششی پر درد اشکم را نهان کردم

- چرا اعدامشان کردند؟

می پرسد ز من با چشم اشک آلود

چرا اعدام شان کردند؟

عزیزم دخترم!

راستی! در ایران چه می گذرد؟

در اوج توفان تصادم اصولگرایان افراطی و اصلاح طلبان، که سپاه و بسیج، با تسخیر ارکان اصلی عمل، در کشور، به ایفای نقش حزب اللهی و پاسدار دهه اول انقلاب، رو آورده و علاوه بر سرکوب‌های خیابانی و خانه گردی‌های شبانه، و ایجاد فضای نا امن در کشور، در جبهه رقیب هم تا مرحله ترور کادرهای حساس، پیش آمده است؛ به ابتکار کارگردانان محافظه کار، صحنه تازه‌ی به نمایش افزوده شد؛ که از آزمایش، گذشته و به دست اجرا سپرده شده است. «سازمان صدا و سیما» در این صحنه، باید مهره‌های سرشناس اصلاح طلب و محافظه کار را در برنامه‌های چندین ساعته، کنار هم بنشانند تا عقده‌گشایی کنند. و اندک اندک راه را تا نشانیدن سران ماجرا رو به روی هم، ادامه دهد. و لابد سرانجام، در یک «شو» شوق انگیز آشتی‌کنان، دو حریف، روی هم را ببوسند و با همدستی، روی آنچه طی «انتخابات» گذشته است، «سنگ خاطره سبز» بگذارند.

محافظه کاران اصولگرا، که در طول شش ماه اول مبارزه پس از انتخاب به اصطلاح «رئیس جمهور»، پشت او و کودتای سپاه ایستاده بودند؛ از یک ماه پیش، که زمان تعیین سرنوشت نزدیک شد، به تغییر موضع تدریجی، رو آوردند.

محافظه کاران، که تا خمینی زنده بود، تشکل سازمانی نداشتند؛ و حساب شان با گزینش نسل جوان تر از جانب رهبر، در همان حد «روحانیت مبارز» که سنتی‌ها را دربر می گرفت، و «روحانیان مبارز» که شامل طلاب جوان بود، از هم جدا می شد، پس از مرگ خمینی، به سازمان دهی و یارگیری پرداختند و توانستند شبکه‌های قدیم کنترل حوزه و مراجع و شبکه مسلط بر سپاه و ارکان نو پدید آمده وزارت اطلاعات و عوامل درگیر در سرکوب مخالفان رژیم را سازماندهی کنند و راه گشای تاریک ترین استبداد دینی، در حاکمیت باشند. سران حکومت، تا این زمان، از جامعه روحانیت مبارز برمی خاستند. و روزی که احساس خطر کردند، رشته کار را به جامعه روحانیان مبارز سپردند؛ تا خطر را از سر بگذرانند.

انتخاب محمد خاتمی، به ریاست جمهوری، مصادف با موج ترور وحشیانه جنبش سیاسی - فرهنگی در کشور بود، که باید رئیس جمهور تازه، بار مسؤولیت آن را به دوش می کشید. و طراحان و مجریان قتل‌ها، در داخل و خارج کشور، که بهانه‌ی برای توجیه تهاجم

تجمع، تعدادی از زندانیان سیاسی آزاد شدند و مورد استقبال شورانگیز مردم در برابر زندان اوین قرار گرفتند. عصر شنبه در تظاهرات گسترده‌ای در برابر درب اوین خانواده‌های زندانیان سیاسی، مادران عزادار و گروه‌های مختلف مردم خواهان پایان دادن به اعدام‌ها و آزادی زندانیان سیاسی شدند.

به گزارش فعالین حقوق بشر و دموکراسی در ایران، بیش از ۲ هزار نفر در این تجمع شرکت کردند.

اجتماع مردم از ساعت هفت بعد از ظهر توسط خانواده‌های زندانیان سیاسی، مادران عزادار و تعداد زیادی از مردم و حتی زندانیانی که در روزهای اخیر آزاد شده‌اند، در برابر درب اصلی زندان اوین آغاز شد. این تجمع علیه اعدام ۲ زندانی سیاسی و تهدید به اعدام بیشتر دستگیر شدگان و همچنین آزادی بی قید و شرط زندانیان سیاسی صورت گرفت. جمعیت به حدی زیاد بود که از قسمت پایین تا درب اصلی زندان اوین مملو از مردم بود. تا ساعت ۲۱:۱۵ بیش از ۲۰۰۰ نفر در مقابل زندان اوین تجمع کردند و همچنان بر تعداد آنها افزوده می شد. این تجمع تا نیمه‌های شب ادامه یافت.

گزارش می افزاید: مادران عزادار که بطور معمول مراسم اعتراضات هفتگی خود را در پارک لاله برگزار می کردند شب گذشته اعتراضات خود را در مقابل زندان اوین برگزار کردند. بعضی از مادران دست نوشته‌هایی در دست داشتند که بر روی آن نوشته شده بود: «پروانه مداح راد آزاد باید گردد».

در تجمع شب گذشته حتی دستگیر شدگانی که در طی روزهای اخیر آزاد شده بودند همراه با خانواده‌های خود در بین مردم بودند مقاومتها و خاطرات خود را برای دیگران تشریح می کردند و همچنین برخوردهای غیرانسانی در زندان‌ها را افشا می کردند. یکی از آنها در گفتگوی کوتاهی اعلام کرد تا رسیدن به آزادی هر ریسکی را به جان خواهیم خرید و آرام نخواهیم نشست.

بر اثر این اجتماع گسترده در مقابل زندان اوین به خانواده‌های دستگیر شدگان گفته شده است که قرار است ۲۳ نفر از دستگیر شدگان امشب (شنبه شب) آزاد شوند و تا این لحظه تعدادی از آنها آزاد شده‌اند که از جمله آنها یک دختر جوان ۲۲ ساله و یک خانم دیگر بوده است. این دختر جوان ضمن قدردانی از مردم در یک حرکت نمادین بر زمین خم شد و بر خاک ایران زمین بوسه زد. زندانیان سیاسی که آزاد می شدند با روحیه‌های بالا و با لبخند بر لب از درب مخوف اوین خارج می شدند. با آزادی هر زندانی مردم برای او دست می زنند و ابراز شادمانی می کردند.

پرداخت، و خود را در پناه عبای «رهبر» قرار داد و کوشید از دسته‌بندی‌های سنتی ملاحا، بهره‌برداری کند و با حذف و جذب محاسبه شده یک یک آنها راه استقرار مطلق سپاه را در قدرت، هموار سازد. و طی پنج سال، تمام شرایط لازم را فراهم آورد (که در عرصه سیاسی، تسخیر رهبر از پیش فراهم شده بود زیرا آفت جاه‌طلبی «جانشین امام» را طی دوران رهبری، آرام نگذاشته است او هم، خواب «امامت» و «خلافت» می‌بیند و اگر به زبان نمی‌آورد، نمایندگان در سپاه و در هرجا که هستند، به جای او، این امر را تبلیغ می‌کنند.) این دسته بندی را باید بهتر شناخت و چهره تاریکش را در روشنایی قرار داد: نخستین بازی هوشمندانه بازیگران باند، تسلط بر سپاه، و خنثی کردن حضور سردارانی بود که کهنه شده بودند و در ارتباط با چهره های متنفذ ملایان، میدان‌داری می‌کردند. و به موازات این صفبندی، سپاه، که اصولاً وجودش در سازمان کشوری، زائد است و به منزله یک ارتش مهاجم می‌ماند، که ارتش ملی را در سایه گذاشته است؛ در تمام ارکان اقتصادی کشور، اعم از مرئی و نامرئی - از عرصه های مختلف قاچاق، تا تأسیس شرکت های تجاری نفتی و صنعتی و صنایع نظامی - حضور یافته است. در عرصه سیاسی، تسخیر رهبر در خدمت هدفی که دنبال می‌کنند، نقش عمده دارد. زیرا متحدان که در میان آنها، گروه معروف به «باند سعید امامی»، نقش تخریبی فعال ایفا می‌کند، با هم افق مشترک دارند و زیر حمایت رهبری هستند. باندهای که بزرگ‌ترین افتخارش، اجرای موفق قتل های زنجیره‌یی در تاریخ فرهنگی و سیاسی ایران است. و سرانش، یکی مشاور سیاسی رهبر، و دیگری کارگردان گروه حامی رئیس جمهور در مجلس اسلامی است. و کادری از سپاه را که به مجلس راه یافته‌اند، اداره می‌کند. و یکی، از جانب رهبر، یکه‌تاز بزرگ‌ترین مؤسسه مطبوعاتی ایران است.

در این میان، سرداران سپاه، که با تأیید رهبر، مدتی است جای تمام ارکان و مقامات کشور در سخنرانی‌های چپ و راست خود امر و نهی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی می‌کنند. حتی در قوه قضائی رژیم هم به نام مشاور رئیس کل این نهاد، حضور یافته‌اند. یعنی مملکت را در عمل، سرداران سپاه، اداره می‌کنند. و مسأله آفرینی‌های داخل و خارج کشور محصول استیلای آنها بر اداره امور است. در سیاست خارجی کشور، سپاه، در پی حادثه آفرینی منطقه‌یی با هدف پوشیده «صدور انقلاب» است. سخنرانی های چند ماه اخیر به اصطلاح رئیس جمهور، در داخل و خارج، نشان میزان بیگانگی

تروریستی قتل های زنجیره‌یی نداشتند، و درست به اندازه امروز، در سطح جهان رسوا و بدنام شده بودند، به پشت صحنه عقب نشستند. خاتمی و تیم او، به آرام کردن فضا پرداختند و گروه های اجرایی محافظه کاران، که در تدارک اعلام خلافت به جای جمهوری بودند، با تحمل شکست از کارهای اجرائی دور ماندند.

بخشی از این شکست خوردگان، همانانند که امروز محور قدرت محافظه کاران افراطی را نمایندگی یا اداره می‌کنند. و در «حوزه علمی قم»، در سپاه، در سازماندهی ائمه جمعه، در شبکه نمایندگان رهبری در واحد های نظامی، در وزارتخانه ها، در دانشگاه ها، حضور اجرایی دارند و در «مجلس خبرگان» و شورای نظارت بر اجرای قانون اساسی، وزنه سنگین هستند. در مجلس اسلامی هم، به رهبری «حسینیان» یک فراکسیون چهل نفری را می‌سازند.

اصول گرایان، که در مجموع، از ابتدا نگران مماشات اصلاح طلبان، با نیازهای اجتماعی بودند، تصورشان از حکومت اسلامی، استقرار نظامی است که در آن، نظیر صدر اسلام، «صحابه» و «قبیله» فرمانروا و حاکم باشد و انبوه مردم، امت و مطیع؛ و مسجد و امام جمعه، و بیت مفتی و مجتهد، قبله حاجات آنها، تا گردش نظام بردگی، تداوم خودش را طی کند؛ نظامی که در قلمرو خلافت آنها، قاعده «الجماع» عصر خلافت را بر روابط حاکمان و مردم تحت حکومت شان جاری سازد. ولی نامش «جمهوری» باشد!

اصلاح طلبان، فرق فاحشی با آنها ندارند؛ تمام تبعیض ها که از برکت اصول و قوانین نوشته و نانوشته «جمهوری ملاحا» بر کشور و بر روابط اجتماعی، جاری شده است، با تأیید یا سکوت آنها همراه بود؛ روز اول، رهبر و امام‌شان، با خط کشی «خودی و غیرخودی» تکلیف معتقدانش را تعیین کرد. فقط مشکل اصلاح طلب با محافظه کار، بر سر تصرف قدرت، از سوی محافظه کاران است، تا جایی که راه رقابت انتخاباتی را هم که به ظاهر در قاعده بازی، شناخته شده بود، از طریق شبکه‌های نظارت چندین مرحله‌یی بسته اند تا تنها دست‌چین‌های قدرت مطلق، اجازه عبور داشته باشند. و تکنوکرات‌های مؤمن به نظام اسلامی، که در جا افتادن نظام سهم عمده داشته اند و به تدریج، از اربابه حکومت فرو افتاده اند، قافله اصلاح طلبان نظام را تشکیل می‌دهند.

از انتخابات شبه انتصابی پنج سال اخیر، در درون محافظه کاران، دسته بندی تازه‌یی آشکار شد، که شتابناک و با خشونت، به تصرف انحصاری قدرت

بازار، روز بعد از ترور، در اظهار نظری پیام‌رسانی کرد و از ترورهای دیگر در آینده خبر داد. (هیأت مؤتلفه، ادامه اتحاد تروریست‌های باقی مانده از باند نواب صفوی، با یک گروه بازاری است که طرح ترور منصور، نخست وزیر شاه را پیش برد. و عسکراولادی - بادامچیان - لاجوردی سرشناسان آن، در خشونت‌های دوران انقلاب، نقش فعال داشتند. و پس از استیلائی حکومت ملاحا، لاجوردی، به ریاست زندان قصر رسید و رقیب خلخالی، در شکنجه و کشتار زندانیان سیاسی بود. اما، عسکراولادی و بادامچیان، در اتاق بازرگانی، و در تجارت خارجی، به فرصت‌های بزرگ دست یافتند. و هیأت مؤتلفه، با پشتوانه سوابق خدمت به خمینی، یک رکن سازمانی و مؤثر در اتحاد محافظه کاران به حساب می‌آید و به دلیل بازاری بودن، و حفظ روابط خود با حوزه علمیه، در سال‌های اخیر جای حزب جمهوری اسلامی را پر کرده است. و مبلغ سیاست حرکت به شرق است.)

عسکر اولادی، از شمار کوشندگان ایجاد آشتی افراطی‌ها و اصلاح طلبان است. بی آن که در گرایش او به افراطی‌ها اثر بگذارد.

این که بین رهبر و رئیس مجلس خبرگان، برای گره‌گشایی بحران کشور، تفاهمی ناگفته وجود دارد، به خوبی احساس می‌شود. ولی با شرایطی که پدید آمده، این گره‌گشایی به دشواری پیش می‌رود. از سویی رهبر در دفاع از مقام خود، روی دم نشسته است و با زبان زور سخن می‌گوید و پیام می‌فرستد؛ از سوی دیگر، سرداران چشم دوخته‌اند که آسیبی به موقع اکتسابی‌شان نرسد، و عوامل ذی‌نفع در فتنه، از هیچ تدبیر برای نرسیدن به کوچه آشتی روگردان نیستند. و عوامل اجرایی و سرکوب که زیر فرمان رهبر و در اختیار دولت است، در جهت تشدید فشار بر مردم - که با همه انبوهی، غیر خودی هستند - به کار افتاده است. قوه قضائی به سهولت آب نوشیدن، حکم اعدام و احکام حبس سنگین صادر می‌کند. و صادر کنندگان این آراء، هیچ‌کدام، تخصص قضائی ندارند. همه از قماش ثقت‌الاسلام و حجت‌الاسلام و آیت‌الله هستند؛ القابی که نهاد روحانی از دوره قاجار، باب کرده تا به افراد خود اعتبار بدهد. دستگاه‌های امنیتی، با یاری عوامل خود و متصدیان اداری دانشگاه‌ها به محروم ساختن انبوه دانشجویان از تحصیل و فرستادن خودسرانه آنها به زندان مشغولند؛ طرح تصفیه مجدد استادان دانشگاه‌ها تهیه شده است. دادستان انقلاب، یک بند در شیپور می‌دمد و انتقاد از رهبر و پاره کردن عکس او را، برابر محاربه با خدا می‌خواند و شرکت در تظاهرات مخالف

دار و دسته او با واقعیات جاری جهان است. و پس از بازی با مهره سلاح هسته‌یی، باز نوبت صدور انقلاب رسیده است. در داخل نیز طرحی که سپاه برای «نیروی بسیج» تهیه دیده است و باید به اجرا گذاشته شود، عبارت از یک شبکه سراسری نظارت بر خانه‌ها، محله‌ها، مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها، نظیر سربازخانه‌ها و سرزمین اشغالی است. و لابد نامش را اجرای دستور مذهبی امر به معروف و نهی از منکر خواهند گذاشت. طرحی که حتی نازی‌ها هم در کنترل سرزمین‌های اشغالی، با آن فاصله داشتند.

پشت چنین طرح‌هایی، لابد به اصطلاح مجتهدانی نظیر مصباح یزدی، صدر «حجتیه» و جنتی، رأس سازمان تبلیغات اسلامی، ایستاده‌اند؛ (سازمان تبلیغات اسلامی، قدیم ترین شبکه امنیتی رژیم اسلامی و آخرین شاهکارش برنامه تظاهرات دولتی بعد از عاشورا است) او عضو منتخب رهبری در شورای نظارت بر قانون اساسی هم هست. (نقش‌آفرینی حجتیه، در قم تا حدی است که آیت‌الله العظمایی چون مکارم شیرازی را هم این روزها، داخل بازی‌های خود کرده، و این رند محاسبه‌گر را به صف مدافعان خرافه «جمکران» پیوند زده است.)

این ائتلاف یک خصلت ممتاز و مشترک دارد و آن شکستن رکورد دروغ‌گویی و سالوس است. و همان آیت‌الله که با نقل هزار حدیث از یک امام خاموش، به جنگ دروغ می‌رود، خود با شجاعت به «شاگردان حوزه علمیه» دروغ می‌گوید. مقام شامخ رهبری هم که به راستی در کار معرکه‌گیری ریاکارانه آیتی است، جای بحث ندارد. شوخی استعفای حسینیان از مجلس اسلامی، که در واقع فقط حامل گله و پیامی از عهدشکنی رهبر بود، در میان نمایش شرم‌آور و خنده‌دار رقص کفن‌پوشی اعضای مجلس اسلامی، در ساحت پارلمان گم شد. رفتار و گفتار سرداران «سپاه اسلام» هم در این ماه‌های امتحان، روی امامان جمعه کشور را سفید کرده است.

ترور یک استاد فیزیک هسته‌یی، در برابر خانه‌اش، و بعد دزدیدن جسد او و ترتیب برنامه تدفین وی به جای خانواده‌اش، نخستین برنامه ترور فعالان جنبش سبز نبود؛ پیش از آن، خواهرزاده موسوی را در یک خیابان فرعی به گلوله بستند؛ و در تهدید کربوبی تا مرز شلیک گلوله به شیشه ماشین وی پیش رفتند. اما ترور استاد دانشگاه، حاوی پیامی به جنبش دانشگاهی بود؛ و به رغم تبلیغات رسمی حکومت، «بادامچیان»، نماینده مجلس و از بازماندگان شبکه تروریستی هیأت مؤتلفه

میلیون‌ها سر می‌زند) به فلج کامل اقتصادی نزدیک شده است؛ و فقر و بیکاری و فساد ناشی از استیلائی حکومت دینی، ره آورد آن است؛ تحمل چنین تغییر ناگهانی در معاش روزانه از توان مردم زحمتکش و حتی طبقه متوسط بیرون است. و تسلط سپاه بر تمام ارکان قدرت، از جانب نظام، در مسیر سپردن این عمل جراحی دشوار، به دست قوه قهریه باید شمرده شود. کاستن سه صفر از اسکناس هزار تومانی به زبان آسان است ولی در عمل، یک تومان شدن هزار تومان، کار آسانی نیست.

همین مشکل با شدت بیشتر در به اصطلاح هدفمند کردن - یعنی حذف - سوبسیدها، به صورت توزیع نقدی بین جمعیت مصرف کننده پیش روی آینده است. خاصه آن که اجرای آن با دولتی دارای هویت سپاه پاسداران باشد.

جا دارد از خود پرسیم آخوندها، ایران را به کجا می‌برند؟ یادتان باشد که لحن تبلیغ آخوندی سردارها و احمدی نژاد، تازگی دارد از ایران و از ملت ایران متأثر می‌شود!

رضا مرزبان

خانه از پای بست ویران است

(برخوردی با مبانی و اصول قانون اساسی رژیم اسلامی ایران)
(۲)

گفتم که چطور لاشخورهای «محترم»! خایه مالان استبداد در قرون منقزی و... انقلاب بهمن را بسود مالکان و اربابان و سرمایه داران پشت پرده مصادره کردند. نشان دادم که چطور یک جمهوری زنده و تاریخی، پیروزی بزرگ مردم ایران در قبال استبداد کهن - با همدستی آشکار میان وقفی خوران وطنی و شرکت سهامی «جبهه ملی» و... ملا خور شد. بازاری و روحانی، کارگزاران نیمه رسمی و امیران منفصل رژیم کودتا، دلال و کار چاق کن و بساز و بفروش، صاحبکاران خرد و متوسط، سهامداران «نا» مرئی شرکت‌های مختلط و... بیاری عوامل «غیبی»! بر اعتقادات مذهبی مردم سوار شده و به اولین همه پرسی ملی بعد از انقلاب رنگ و لعاب شرعی زدند - در یک نمایش مکتبی و مضحک گزینشی میان وبا و طاعون را به رای همگانی گذاشتند: «یا سلطنت پهلوی و یا جمهوری اسلامی!» باز طفیلی‌ها پیش افتادند، مردم را به مرگ گرفتند تا به تب رضایت بدهند. ولی استراتژی این اتحادیه تن پروران قدیمی و جدید چه بود؟ خلاصه میگویم: مهار نیروی کار برای دوام استثمار، برای استمرار اقتصاد بازار، مالکیت

دولت را نقض امنیت کشور می‌داند. سرکوب‌ها و کشتارهای خیابانی و دستگیری و زندان چندین هزار نفری، هدف معینی را دنبال می‌کند. رژیم آخوندی، که خطر خیزش توده‌ها را احساس کرده، برای خاموش کردن آن، لباس غضب پوشیده است. و بسا که پشت دیوار خشونت‌ها، دارد راه سازش بین خودی‌ها را هموار می‌سازد. اما، آنچه در این ماه‌ها اتفاق افتاد، دیوار بلند بین خودی و غیرخودی را از میان برداشت؛ ملتی که برچسب غیرخودی داشت، پس از سی سال، رو در روی جماعت روضه‌خوان و مسأله‌گو و پیشنماز اجاره‌یی و مداح و قاری ایستاده است و اراده کرده است آنها را از مسند قدرت و حکومت، جارو کند.

نباید فراموش کرد: توسل نظام استثمار حاکم، به سپاه پاسدار و سردارانش، برای تصرف قدرت، ناشی از درماندگی این نظام، در برابر پی‌آمدهای سی سال تاخت و تاز جماعتی بیکاره و انگل اقتصاد و اجتماع است. کافی است به یاد بیاوریم که حاصل این تاخت و تازها - که بیان آن نیاز به تفصیل دارد - در آخرین و فشرده‌ترین نمایش در ارزش پولی که وسیله تأمین زندگی مردم است، ظاهر شده است: از روزی که این خادمان سرمایه، به نام خدا بر کشور ما مسلط شدند، پیوسته، از توان خرید ریال کاسته شده؛ تا امروز که به یک هزارم رسیده است. یعنی هزار تومان امروز به اندازه یک تومان سی سال پیش هم ارزش ندارد. و دولت‌ها در برابر نیاز روزافزون غاصبان حکومت مردم، اسکناس چاپ کرده‌اند و به دست مردم داده‌اند. بی آن که اسکناس‌های چاپ شده، حاصل افزایش قدرت تولیدی در کشور باشد. و اسکناس فاقد ارزش تولیدی را یک‌سان به کارگری که حاصل کارش در ارزش پول اشباع شده، و آخوند و ملایی که هیچ نقشی در تولید و در نتیجه در ارزش پول نداشته، پرداخته‌اند. و از آنجا که درآمد نفتی در اختیار دولت بوده، برای کاستن از فشار اسکناس‌های بی‌بشتوانه کار، هرجا لازم شده، از محل درآمد نفت، به مهار کالای مورد مصرف اقدام کرده‌اند. تا حدی که دیگر، توان ادامه این وضع برای اقتصاد کشور نمانده است. حالا می‌خواهند این کمک‌های کاستن از نرخ کالاهای مصرف انبوه را حذف کنند. و چنین کاری - که بسیار هم دیر شده - در نخستین قدم شامل نفت و بنزین و گاز خواهد شد. افزایش بهای بنزین، ناگهان در هزینه حمل و نقل، تولید برق و تولید حرارت، چند تا چندین برابر اثر می‌گذارد.

در شرایط ناتوانی اقتصاد کشور، که از برکت حرفه‌های انگل و مزاحم، اعم از دینی و امنیتی، (که به

به او لقب «نایب»! و بعد «امام سیزدهم»! دادند و... بنظر من تمام این تردستیهای آخوندی هدف معلومی داشت. بلحاظ شرعی، لازم بود که عبای حاج جبار وطنی خیلی باد میکرد. لازم بود که او بیک مرکز «غیبی» وصل میشد تا «معصوم»! سرآمد «مراجع» زنده و معدوم جلوه کند. بهر حال، مدارک زیادی وجود دارد مبنی بر اینکه سابقه دعوای مسلکی «مراجع» به سده چهارم هجری، قرن دهم میلادی بازمیگردد. گوش شیطان کر، خیلی باستانی تر از آن است که «ابتکار» خمینی باشد و نیست.

ولی خودمانیم، اصلا این «ولایت فقیه»! چیست؟ از کجا آب میخورد؟ بد یا خوب! پای یک طرح سیاسی - اجتماعی، دولت و مالکیت و... در میان است و مثل هر طرح دیگری از این دست نمی تواند در ورای رژیمهای اقتصادی متداول، در ورای شیوه مرسوم تولید در جامعه مورد بررسی قرار گیرد - باید بنحوی با چگونگی بازآفرینی زیست جمعی انسانها در این یا آن دوران مشخص تاریخی پیوند داشته باشد. دفتر ایام را ورق میزنیم تا دم خروس را در بستر مناسبات واقعی پیدا کنیم. قرائن نشان میدهد که دعوای مسلکی «مراجع تقلید»! یک پیشینه عینی و قبلی دارد. شیعه‌گری، در اصل یک بازی اشرافی بود و با ستیز صحابه ممتاز محمد در دوران خلفای راشدین رقم خورد. مرگ محمد، میراث خواران نسبی و سببی او را بجان هم انداخت، پایه یک انشعاب نوبتی در دنیای اسلام را گذاشت و پیدایش «شیعه» را موجب گشت - گزایشی که رفته رفته شاخه‌های متعدد پیدا کرد. نوع دوازده امامی آن بر محور یک روایت «فرضی» شکل گرفت. مبنی بر اینکه گویا محمد، پیش از مرگ، علی بن ابی طالب، عموزاده و دامادش را برای جانشینی خود برگزیده بود - همان داستان معروف حجه الوداع در محل غدیر خم. گویا تنی چند در نشست محرمانه صحابه، بیعت با علی و هم قبول نوعی خلافت موروثی در خاندان او را بعنوان یک اصل شرعی! برهمگان واجب می‌شمردند - که مورد قبول واقع نشد. در این اولین کشمکش، سرانجام ابوبکر، پدر زن محمد، با موافقت علی به خلافت رسید. مثل اینکه پای نوعی «دید» شرعی از مالکیت و دولت و... در میان بود - که در دوران حکام شیعه مذهب آل بویه در سرزمین «عجم» نیز اشاعه پیدا کرد، بدریافت مدال مغولی نائل آمد، بعدها در پناه شمشیر صفوی قرار گرفت، یک موقعیت ممتاز بدست آورد و... تا اینکه بیاری استبداد و استعمار سنتی و مدرن به سده های متاخر نیز راه یافت - بعنوان حافظ «مال حلال» مالکان

خصوصی و شیوه سرمایه داری تولید - با سود حداکثر. تجربه نشان داده که اسلام هم، مثل سایر ادیان - زردشتی و مسیحی و یهودی و... اصلا از قبل کار غیر ارتزاق میکند، با چپاول و غارتگری انس و الفتی دیرینه دارد، مقرب اشراف، محرم و شریک راهزنان بوده و هست، امروز مثل دیروز، هیچ حقی برای نیروی کار قائل نیست، از قضا نفع خود را در حفظ استبداد و استعمار می بیند. این حقیقت «تلخ»! هم در ترکیب دولت موقت و هم در لطیفه مودیانانه مهدی بازرگان کاملاً مشهود و محسوس بود - مکتبی ها و غیرمکتبی ها، فقط کمی باران میخواستند و نه یک سیل ویرانگر. محفلی حساب شده و مشکوک برپا گشت موسوم به «مجلس خبرگان»! گروهی طفیلی، معمم و مکلا، ماموریت شرعی گرفت تا با رعایت «ضوابط اسلامی»! برای یک رژیم بورژوا - آخوندی ارزان در جغرافیای سیاسی ایران قانونگذاری کند. پس حضرات، با نظارت انحصاری خمینی و شرکاء - لشگر میراث‌خواران ریز و درشت شیخ فضل الله نوری معدوم... آسمان و ریسمان را بهم بافتند، تمام علت و معلولها را دستکاری، موضوع مبارزه ضد استبدادی و ضداستعماری مردم ایران را بکلی وارونه کردند. حاصل این دستبرد آشکار اسلامی کاملاً قابل فهم بود: افسانه جفنگ «خلقت و آفرینش» جانشین یک رویداد تاریخی گشت، معجونی بدست آمد که «قانون اساسی» نامیده شد. داشتیم در باره مبانی همین «قانون اساسی» کذائی صحبت میکردم... حدس میزنم که با تکمیل این «نیمه کاره»! درک اصول ضد و نقیض قانون اساسی رژیم اسلامی ایران، قسمت بعدی بحث من، خیلی آسان تر خواهد شد. میگوید: «طرح حکومت اسلامی بر پایه ولایت فقیه... از سوی امام خمینی ارائه شد...».

(به نقل از مبانی قانون اساسی - پاراگراف سوم)
حاج آقا روح الله موسوی خمینی، ارثیه مکتوبی دارد موسوم به «حکومت اسلامی یا ولایت فقیه»! که بسال ۱۳۴۹ خورشیدی در نجف منتشر شد - حاوی نقل قولهایی منتسب به امام جعفر صادق مشعر بر واجب بودن امامت در امور دین و دنیا. من فعلا کاری با صحت و سقم نقل قولهایی از این دست ندارم. کلی اخبار و احادیث غالبی هست، شاید هم جعلی و ساختگی! بنقل از فلان بن فلان بن بهمان. این رشته سر دراز دارد. معذالک، ادعای خبرگان سفارشی در گفتار فوق - که طرح «ولایت فقیه» را بنام خمینی جا زده و در «قانون اساسی» چپانده‌اند... حرف مفتی است که یکی از لطائف ملانصرالدین معروف را تداعی میکند. آن داستان تهوع آور در باره «رویت تصویر خمینی در ماه»! را علم کردند.

اضطراب و دلواپسیهای «بی» مقدار... همراه است، کار توان فرسای بردگان و رعایا، عصیان پراکنده بی حقوقان در قبال اشراف و خوانین در قرون منقزی، حضور مستقیم در تولید اجتماعی، مبارزه مستمر نیروی کار در قبال مالکان و اربابان و سرمایه داران در دوران معاصر... بجهنم که لاشخورهای «محترم»! چنین نمی پسندند.

چند کلمه در باره سابقه «ولایت فقیه»! نگاه من و دید شرعی مدرسین استبداد دوازده امامی. با فرض ماموریت محمد بن عبدالله از جانب یک مرکز «غیبی»! برای متحد کردن اشراف راهزن و غارتگر عرب در یک دولت واحد... و با فرض اینکه اسلام هم - براساس تعاریف فوق: «عبارت از حکومت خدا...» باشد! که به نقل از فلان بن فلان بن بهمان هست و چاشنی غلیظ واجب «عقلی و نقلی» را هم پشت سر دارد... پس با این حساب شرعی حکومت محمد بن عبدالله در حوزه «الهیات» برپا شد! نخستین دولت اسلام برای استیلا بر دارائی و املاک اینجهانی «خالق» بود! از این مهملات - من بیگناهم. تا اینکه محمد، بنیانگذار تاریخی دولت واحد عرب - دولتی با یک آرایش اشرافی و فامیلی... در گذشت. دعوا بر سر جانشینی محمد بود که میراث خواران نسبی و سببی او را در برابر هم قرار داد، باعث بروز خصومت، دو دستگی در میان مدعیان ممتاز خلافت شد - گروه صحابه دست اول محمد موسوم به «خلفای راشدین»: ابوبکر و عمر و عثمان و علی + حسن فرزند ارشد علی، که بعد از پنج ماه خلافت، عاقبت تسلیم معاویه شد و ناگزیر خود را کنار کشید. گویا این «معصوم»! ادامه جنگهای خانگی را بسود اسلام نمی دانست! اما بروایتی او بیشتر اهل عیش و عشرت بود، از مال مفت و املاک «نا» طلبیده هم بدش نمی آمد. مثل اینکه از معاویه پاداشی شایسته گرفت، صاحب زر و کنیز و املاک خوبی در مدینه گردید - تا روزی که توسط یکی از زنان انبوه حرمسرای خود مسموم شد و مرد.

دوران خلافت ابوبکر کوتاه بود - گویا در حدود دو سال و اندی بدرازا کشید و بیشتر صرف دفع «آشوبهای داخلی» شد. مثل سرکوب «اهل رده»! همان مسلمانان از دین برگشته، ترور مدعیان پیغمبری، تعقیب و کشتار هواداران احتمالی آنان در مناطق دور و نزدیک توسط لشکر ترور خالد بن ولید، ملقب به «سیف الله»! گویا ثبت شماری از نصایح محمد بر روی پوست و درخت خرما... نیز بفرمان ابوبکر صورت گرفت. لشکرکشی به ایران، طرح کشور گشائی محمد... نیمه کاره باقی ماند. تا اینکه ابوبکر از دنیا رفت، بروایتی مسمومش کردند - که هیچ بعید

و اربابان در قرون منقزی، پشتیبان سرمایه داران داخلی و خارجی در دوران معاصر برسمیت شناخته شد تا در شرایط اضطراری دعا گوی سلاطین اسلام پناه باشد و برعلیه «اراذل و اوباش»! یعنی همان مردم ناراضی، فقیران مسلمان و نامسلمان، فتوا صادر کند...

امامت یا «ولایت فقیه»! چه معجونی است؟ بشنوید از مدرسین ممتاز استبداد دوازده امامی در قرون منقزی - که امامت و حکومت اسلامی را، با توسل به «وحی و اشراق»! تعریف کرده و «حقانیت» حکومت بلافصل مراجع بر امور دین و دنیا را، تا ظهور «امام غائب»! واجب «عقلی و نقلی» خوانده اند. عقلی - حکم عقل مبنی بر لزوم تقلید عامه نادان از مراجع. نقلی - احکامی که به قرآن و احادیث بازمیگردند. در این ارتباط، محمد علی حسینی شهرستانی به نقل از ابن مطهر حلی در سده هشتم هجری نوشته است که: «امامت عبارت است از ریاست عامه در امورات دین و دنیا... این امامت و نصب آن از جانب خدا واجب است...». ناگفته نماند که اصطلاح «عامه» در مباحث مدرسین استبداد دوازده امامی به خلق «نا» دان اشاره دارد - میگویند بموجب قرآن «سوره نحل، آیه ۴۳ و سوره توبه، آیه ۱۲۲» و... گوستاو فون گرونه باوم نیز، پژوهشگر غربی، تعریف حکومت اسلامی را از منبع دیگری نقل کرده، که میگوید: «اسلام عبارت است از حکومت خدا... خدا علت وجودی دولت و مرکز وحدت است... اوست که هم نقشه زندگی جامعه بشری را بصورت کلی و کامل آن و هم طرح زندگی افراد و احاد اعضای جامعه اش را... می ریزد.» یک خروار دعاوی «ملکوتی»! لفاظیهای ارزان، تردستیهای شرعی از این دست. بزعم حضرات، اصلا آرایش اجتماعی - مالکیت و دولت و... با قصد و اراده «نا» دیده رقم میخورد! به افسانه جفنگ «خلقت و آفرینش» مربوط است - هیچ چون و چرا هم ندارد. پس بیخود نیست که خبرگان سفارشی از بکار بردن لفظ «تاریخ» در قانون اساسی پرهیز کرده اند. چون ولایت فقیه، دولتی است «خدائی»! دیوانی «لاهوئی» در ورای احتیاجات «پیش پا افتاده» نوع بشر، فارغ از دلواپسیهای مداوم مردم برای اشتغال و مزد، برای خورد و خوراک و پوشاک و مسکن، درمان و آموزش و... بکلی مستقل از زیست جمعی هستند. دیشعور - بنظر من فاقد اعتبار اجتماعی و تاریخی. من از تاریخ، دیالکتیک بازآفرینی حیات مادی و معنوی جامعه، همین زندگی «پیش پا افتاده» خلق را ادراک میکنم - که همواره با شادیهایی لحظه ای و اندوه دائم، با اعتقادات اجباری و خرافات تحمیلی، با رنج و عذاب، با

شریک کرد و... کارهائی از این دست که باعث بدنامی «اسلام» شد، کاسه صبر خودیها و غیر خودیها را، خاصه در مناطق اشغالی، لبریز کرد و خلافت را با نوعی عصیان همگانی روبرو ساخت. این «دید» شرعی در باره سیر قهقرائی خلافت صحابه، پیشکش هواداران. اما خلافت اشرافی صحابه، از زمان ابوبکر گرفتار کشمکشهای و داخلی و خارجی بود، در دوران خلافت عمر با عدم توازن مالی و نافرمانی مکرر سرداران، با شورشهای «عامه» در سرزمین پایگاه و در مناطق اشغالی روبرو گردید، پیش از کارهای «بد» عثمان بود که با خود در تناقضی آشکار قرار گرفت، قربانی وسعت و شهرت خود شده و در مسیر تجزیه و گسیختگی افتاد. چرا؟ چون این امپراتوری حریص و متجاوز، بیگانه با یکجانشینی مستمر، بی خبر از مکانیسم تولید برای مصرف، فاقد فرهنگ اداری و مالیاتی متمرکز، با انس و الفتی دیرینه با صحرا گردی، با غارت دارائی و اموال یکجانشینان... همینکه با کاهش نسبی گریزگاههای اشغالگری و جنگ برای غارت و چپاول روبرو شد، بسمت تجزیه و انحطاط و اضمحلال گرایش پیدا کرد. تا اینکه عثمان، در یک توطئه اشرافی به قتل رسید. علی وارث همان خلافتی شد که خود یکی از پایه گذاران و بازیگران ممتاز آن بود. یک دولت استبدادی - حرمسرای گل و گشاد، آشفته و درهم، آلوده و فاسد و پرهزینه، با حرص اشرافی، نافرمانی سرداران یاغی، آشوب مریدان خودی در سرزمین پایگاه و شورشهای پراکنده مسلمانان اجباری در مناطق اشغالی + عدم توازن مالی. پس علی، این چهارمین خلیفه از گروه صحابه دست اول، کارش را با قضاوت و بیرحمی، خشونت و سرکوب، لشگرکشیهای بی سرانجام، کشتار «نا» تمام زارعان معترض در مناطق اشغالی و صرفه جوئی در بیت المال و... آغاز کرد. گویا مولای «متقیان»! حتی از استعمال چراغ بیت المال برای مصارف خصوصی خود نیز پرهیز میکرد... هیچ بعید نیست. اما نه برای اینکه باری از دوش «عامه» مریدان خودی یا مسلمانان اجباری در سرزمینهای اشغالی بردارد، یا از میزان باج و خراج دهقانان و کشاورزان و رعایا در مناطق دور و نزدیک بکاهد...! خیر، قصد حضرت کاهش هزینههای سنگین دولت «اسلامی» و جلوگیری از سقوط یک امپراتوری متجاوز و غارتگر بود. معذالک، خصومتیهای اشراف مدعی بالا گرفت و کار به نافرمانیهای بیشتر و جنگهای آشکار خانگی کشید. در جنگ صفین، علی ترجیح داد که با اشراف یاغی کنار بیاید و کنار هم آمد. چرا؟ چون او دولت «اسلامی» را در خطر میدید، که با وجود عدم توازن مالی و... از قضا با مطالبات فزاینده «عامه» نیز روبرو بود. پای دوام خلافت در میان بود، که روز بروز اعتبار خود را از

نیست. نوبت به خلافت عمر، کشورگشائی و اشغالگریهای نوبتی دولت اسلامی رسید. امپراتوری پوسیده زردشتی - ساسانی از پا درآمد. امپراتوری روم شرقی نیز بیک عقبنشینی استراتژیک، حتی برای همیشه به ترک متصرفات خود در آسیای غربی و شمال آفریقا مجبور شد و... ظرف دهسال و اندی، با اشغال سرزمینهای مسکون در مناطق دور و نزدیک، کشتار زارعان و رعایا، غارت دارائی و اموال کفار، باج و خراج، جزیه برای غیر مسلمانان و... وسعت و شهرت دولت اسلامی خیلی افزایش یافت، عملاً بیک امپراتوری نسبتاً نیرومند، متجاوز و غارتگر بدل شد - با کلی غنائم جنگی. بموجب اسناد، دولت واحد اشراف راهزن و غارتگر عرب، همان نخستین دولت اینجهانی «خالق»! هنوز در بستر اقتصاد شبانی بسر میبرد، هنوز با فرآوردههای احشام خانگی گذران میکرد و... که بر یک سرزمین گل و گشاد تسلط یافت و نام آور شد، از این پس مجبور به بازآفرینی خلافت در اوضاع و احوال جدید گردید - که با شدت توطئه و اختلاس در مفر خلافت، با نافرمانی مکرر سرداران در متصرفات، افزایش اعتراضات مریدان خودی، شورشهای پراکنده مسلمانان اجباری در مناطق اشغالی مقدور نبود. بیخود نبود که عمر، یک دفتر مالیاتی موسوم به «بیت المال»! تاسیس کرد. یا سرداران را جا به جا میکرد تا فرصت نافرمانی پیدا نکنند - خیلی نگران بسط خلافت شده بود. معذالک، مثل اینکه اصلاحات عمر به جائی نرسید. چون عمرو بن العاص، سردار نامی و حریص عرب، هرگز از فکر غارت گنجینه های مصر دست نکشید، حتی پیشیزی هم برای مخالفت آشکار و دستور کتبی خلیفه وقت اهمیت قائل نشده و خودسرانه مصر را اشغال کرد و... مواردی از این دست. پای دوام یک رژیم استبدادی - حرمسرای پرهزینه در میان بود. هیولائی که فقط مصرف میکرد، اصلاً خصلتی انگلی داشت. پس از کجا میخورد؟ اصلی ترین منبع درآمد امپراتوری نوحاسته «اسلام»! همان چپاول و غارتگری، باج و خراج کفار، مالیاتهای سنگین زارعان و رعایا در مناطق اشغالی، جزیه برای غیر خودیها و... بود. بالاخره عمر هم، بعد از دهسال و اندی خلافت، در حال نماز بود که توسط یک ایرانی، بنام فیروز ملقب به ابولولو، خنجری خورد و چند روز بعد از میان رفت. با توافق صحابه دست اول، از جمله علی، خلافت به عثمان، داماد محمد رسید. میگویند که او به «بیراهه» افتاد! گویا فرمان سوزاندن بعضی نسخ قرآن را صادر کرد، انگشتر محمد را به چاه انداخت، در مسجد مدینه به جای محمد جلوس میکرد، وجوه بیت المال را به خویشان خود میداد، با اشراف بنی امیه پیوند داشت و آنان را در راس بعضی مناطق اشغالی گذاشت، در حکومت

عثمان بن سعید العمروی، ابوالقاسم الحسین بن روح نوبختی، ابوالحسن علی بن محمد السامری. بعد از مرگ چهارمین نایب «امام غائب»! در سده چهارم هجری، دعوای مسلکی بر سر جانشینی نایب متوفی بالا گرفت. چون پای سرپرستی دولت مخفی مدعیان «معصوم»! با کلی دارائی منقول و غیر منقول، منفعت مالی و مستغلاتی، خمس و ذکات، سهم امام و تحفه های نذری و... در میان بود. حاصل این دعوای مسلکی نان و آب دار... نهادی بود موسوم به «مراجع تقلید»! که حقانیت خود را بروایت «گزینش علی از طرف محمد در غدیر خم» منتسب میدانست و این «دید» شرعی از مالکیت و دولت و... را به سنگری برای استقرار نوعی خلافت موروثی مالکان «معصوم»! جهت تسلط انحصاری بر دارائی و املاک اینجهانی «خدا»! تبدیل کرد...

نگاه کنید به: کتاب النقص از شیخ عبدالجلیل رازی قزوینی، بکوشش سید جلال الدین حسینی (تهران، ۱۳۳۱ خورشیدی)، تحقیق در باره ایلخانان ایران، منوچهر مرتضوی (تهران، ۱۳۴۱ خورشیدی)، تشیع و تصوف تا قرن دوازدهم هجری، از کامل مصطفی الشیبی، برگردان فارسی از علیرضا ذکاوتی قراگزلو (تهران، ۱۳۵۹ خورشیدی)، شیعه در اسلام، از محمد حسین طباطبائی (تهران، ۱۳۵۱ خورشیدی)، تشیع و مشروطیت در ایران، عبدالهادی حائری، انتشارات امیر کبیر (تهران، ۱۳۶۴ خورشیدی)، تشیع و قدرت در ایران، از دکتر بهزاد کشاورزی، انتشارات خاوران (پاریس، ۱۳۷۹ خورشیدی)، تاریخ ایران، از عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیر کبیر (تهران، ۱۳۶۳ خورشیدی)، تاریخ ایران، کار مشترک حسن پیرنیا و عباس اقبال آشتیانی و دکتر علیرضا امینی، صدای معاصر (تهران، ۱۳۸۷ خورشیدی)، روزگاران، از عبدالحسین زرین کوب، انتشارات سخن (تهران، ۱۳۸۷ خورشیدی)، تاریخ ایران، از پتروشفسکی و... برگردان فارسی از کریم کشاورز (تهران، انتشارات پیام)، اسلام در ایران، از پتروشفسکی و...

رضا خسروی

**چه کسی و کسانی خشونت میکنند، مردم یا حکومت گران؟
به نام دمکراسی چه سفسطه بازی ها که نمی کنند!**

در خارج و بخشاً در درون کشور بار دیگر، بحث دمکراسی و اینکه خشونت اخ است، به یکی از مباحث داغ روز بدل شده است و جا دارد برای روشنگری بیشتر در این باب، باز هم نوشته شود. یادمان است بعد از پیروزی

دست میداد. کار بجائی کشید که «عامه» خواهان انتخابی بودن خلیفه شد - احتمالاً بخاطر تحقق همین مطلوب سیاسی بود که «خوراج» در صف لشگریان علی برای درهم شکستن مقاومت اشراف یاغی حضوری فعال داشتند. اما با مشاهده سازش خلیفه براه دیگری رفتند، روش تسویه حساب انفرادی با رهبران ممتاز خلافت را در پیش گرفتند - ابهام در کجاست؟ بزعم مدرسین استبداد دوازده امامی، علی با اشراف یاغی کنار آمد - چون گویا حضرت فریب خورد، دلش از اینکه لشگر معارض قرآن «ها» را بسر نیزه زده بود بدرد آمد...! الله هوعلم. با این سازش، علی توانست تا مدتی مدعیان یاغی را مهار کرده و آنان را در چارچوب خلافت اشرافی صحابه متحد کند. توصیه هایش به مالک اشتر، از قضا مربوط به خوشرفتاری با همین اشراف یاغی میشد. او مطالبات فزاینده «عامه» را اصلاً بسود امپراتوری «اسلام» نمی دانست. صرفه جوئی میکرد تا بتواند خرج یک ارتش متجاوز و غارتگر، حاضر به براق در مناطق دور و نزدیک را بدهد - که ضامن وصول باج و خراج، اخذ مالیاتهای جوراجور از کفار، جزیه و... برای خلافت بود. رفته رفته علی تنها و منزوی شد. بیشتر با وهم و خیال خود زندگی میکرد. بیماری مزمن بیخوابی گرفت. شبهای متوالی بیدار میماند و گریه و زاری میکرد. مرتب با عوامل «غیبی»! راز و نیاز داشت. مرعوب و ذلیل یک مرشد خیالی، واله و شیدای عالم «لاهورت» بود. اصلاً با دنیای زنده و زنده ها، با هستنده ذیشعور میانه نداشت... تا اینکه بکلی از چشم «عامه» افتاد و عاقبت، هنگام نماز در ملا عام بود که قربانی یک ماجراجوئی شد و از دنیا رفت. دوران خلافت پنج ماهه حسن، فرزند ارشد علی، مصادف بود با فروپاشی خلافت صحابه، میراث خواران نسبی و سببی محمد - موسوم به «خلفای راشدین»! از این پس، امپراتوری «اسلام»! دست بدست شد و به خلافت موروثی اشراف بنی امیه، یکی دیگر از قبائل قریش منجر گردید. دوران خلافت آل محمد پایان گرفت. امامت یا «ولایت فقیه»! شگرد وارثان دست دوم و سوم حضرت، مریدان دوازده امامی برای احیای نوعی خلافت موروثی علی زاده ها بوده و هست - تا زمان ظهور «امام غائب»! بزعم مدرسین استبداد دوازده امامی، مثل اینکه دوران حکومت ظاهری مالکان «معصوم»! با مرگ حسن عسگری، یازدهمین مدعی خلافت موروثی علی زاده ها، بسال ۲۶۰ هجری، تا اطلاع ثانوی بسرآمد. دوازدهمین مدعی، مهدی، گویا پیش از عزیمت کبری! جانب احتیاط را گرفت و دولتی مخفی تشکیل داد، مدیریت آن را به چهار نایب ویژه خود واگذار کرد: ابوعمرو عثمان بن سعید العمروی، ابو جعفر محمد بن

بازار سوسیالیسم موجود دیروزی، خود به دستفروشی اجناس لیبرالها در بسته‌بندی «دمکراسی» خواهی در گیومه روی آورده‌اند تا نان به نرخ روز خورند و کلاس آموزشی دمکراسی خواهی نیز راه انداخته‌اند.

همه ما آن کارت‌بازان و گردالو چرخانان حرفه‌ای را که در میدان‌های پر رفت و آمد، بساط پهن می‌کنند تا برای مردم دوره شده بساط خود، خال سیاه را پیدا کنند، بارها دیده‌ایم. در شمال ایران بویژه روستائیان خسته از کار، مشتریان دائمی این بساط‌ها‌اند. وقتی همه دارایی خود را بر سر کارت سیاه کشیدن می‌نهند، تازه می‌فهمیدند که گردالوباز، چه کلاه گشادی بر سرشان گذاشته‌اند و همه دارایی جیب‌شان را بر باد داده‌اند. انگاری سفسطه این روشنفکران خیلی خیلی نواندیش شده ما هم بی کم و کاست شبیه همین بساط‌های جیب خالی کن سیاه بازی گردالوبازها است. مهمترین مغلطه این جماعت تازه لیبرال شده و مدعی «دمکراسی» خواهی، آویختن بساط این ادعا در بازار مکاره‌شان است که گویا سرنگونی رژیم تا بن دندان مسلح اسلامی ایران، مغایر با دمکراسی است. چرا مغایر است؟ چون سرنگونی و براندازی، واژگونی و برافتادن حکومت را، همواره مستلزم بکارگیری خشونت و قهر می‌شناسند و کاربرد قهر و خشونت را مغایر دمکراسی می‌شناسند. حتی گاهی فراتر هم می‌روند و اعلام می‌دارند، وقتی قدرت را با توسل با زور و قهر بدست آورید، شما نیز ناگزیرید با توسل به زور و قهر، نگاهش دارید، پس بهتر آنکه به زور متوسل نشوید تا استبداد برپا نکنید. نتیجه این بیان مشعشعانه به همینجا ختم نمیشود، بلکه فریاد برمی‌دارند: استبداد محصول انقلاب است و لازمه دمکرات بودن مخالف انقلاب بودن است. فراتر نیز بر زبان می‌رانند، آنکس که برای سرنگونی رژیم تا بن مسلح اسلامی، دست به اسلحه می‌برد و هر نوع قهری را جایز می‌شمارند، آن را جایگزین رای و اراده مردم می‌کنند و طبیعتاً وقتی هم قدرت را گرفتند، بی‌اعتنا به رای و اراده مردم و با تکیه به قهر و اسلحه، حکومت خواهند کرد. پس حکومتی دمکراتیک خواهد بود که رژیم کنونی را از طریق انتخابات عمومی و آزاد، یعنی با رای مردم کنار زده باشد و نه با بی‌اعتنایی به رای مردم و جایگزینی آن با قهر و انقلاب. همه شاه‌بیت این دوستان طرفدار حقوق مدنی و مفسرین خود ویژه حقوق بشری، سوسیال دمکرات‌های وطنی ما - که صدای‌شان را مرتب می‌شنویم - در همین دو کلمه خلاصه مگردد: قهر اخ است و انتخابات اصلح!

ما نیز با صدای بلند اعلام می‌داریم: هیچکدامان عاشق خشونت و سرکشی و اعمال قهر نیستیم. چپ‌های سوسیالیست و باورمند بر اداره مردم و توده فقر و جانبدار

حکومت اسلامی خیلی‌ها ریش می‌گذاشتند تا صریح مصونیت خود را بالا ببرند، انگاری امروزه روز هم خیلی‌ها دمکرات شده‌اند و با این ادعا می‌خواهند داد خود را از جانب‌داری واقعی دمکراسی طلبی و آزادی خواهی بستانند.

پرسش اساسی این است، چه کس و کسانی بر حکومت تا بن دندان مسلح اسلامی، خشونت روا میدارند؟ و اینکه آیا حق مردمان ایران است که به دفاع از خود برخیزند و اجتماع کنند یا اینکه به صرف جانب‌داری از شیوه مسالمت‌جویی‌مان، می‌خواهیم این حق را از مردمی که بعد از سی سال بپا شده‌اند بگیریم و دیگر بار آنان را به خانه‌شان فراخوانیم تا به شیوه خشک شدن خودبخودی و تدریجی نظام، بر صحت تئوری‌های صد بار امتحان پس داده خویش، پای بکوبیم؟

سعدی شیرازی چه نیکو سروده بود:

ترحم بر پلنگ تیزدندان / ستمکاری بود بر گوسفندان
دیروز تا امروز ادعای پایبندی به دمکراسی چنان همه‌جا گیر شده است که دیگر هیچ غیردمکراتی را نمیتوان نشان گرفت. تعجبم صد چندان می‌گردد، مادامی که همه دمکرات شده‌اند، معلوم نبوده و نیست که دیگر مبارزه برای دمکراسی علیه کیست و چه موردی دارد که در بزرگواری آن، این حد داد سخن برانیم؟!

دمکراسی آنچنان حربه بیدادی شده است که حتی وقتی به وارثان خمینی هم می‌گویی مردم ما سرنگون‌تان میکنند یا سرنگون‌تان خواهیم کرد، فریاد برمی‌آورند یا ضجه می‌شکنند که این در تناقض با دمکراسی است. آرام و مسالمت‌آمیز راه برید و خشونت را برای راهبری سرنگونی جاگیر نکنید و شعار سرنگونی سر ندهید. حتی وقتی به وارثان خمینی یا سلطنت هم می‌گوییم، نمی‌گذاریم که شماها برگردید و بی‌عمامه و تاج بر سر، بر تخت نشینید، فغان برمی‌دارند که این خلاف دمکراسی است.

خوب که نگاه می‌کنی می‌بینی دمکراسی اگر برای مردم فلک‌زده ما از نان شب هم واجب‌تر شده است، برای عده‌ای بمثابة نمدی شده تا از آن برای خود کلاه بدوزند و عده‌ای هم برای سر گشاد همین مردم محتاج، به صف شده‌اند تا آنرا نمدمالی کنند. هم اینان امروزه روز شروع کرده‌اند تا هر جنس بنجل و روی دست مانده و هر ایده زهرآگینی را که تا دیروز، جرات تظاهر به آن در کسی وجود نداشت، طبق طبق به بازار آورند و می‌کوشند به نام محصولات لوکس و جدید دمکراسی خواهی به مردم مشتاق دمکراسی قالب کنند. در این میان روشنفکرانی که تا دیروز به دنبال مد چپ بوده و امروز سینه چاک سوسیال دمکراسی غرب شده و حقوق بشر، «گاندی» وار، راه رفتن و پاس داشتن «جامعه مدنی» را شاولون خود ساخته و به مانند خروس بادنما به راست چرخیده‌اند، بیش از هر کس بویژه بعد از کساد

رادیکیالیسم امثال نداها بوده است؟ مادرانی که هر هفته شنبه‌ها در پارک لاله جمع می‌شوند تا با مسالمت‌آمیزترین شکل و بدون کمترین سر و صدا، دادخواهی کنند، مستحق این حد سرکوبی‌اند که مادر هفتاد ساله را نیز به زیر کتک و ضرب و شتم خود گیرند تا راه را بر هرگونه تجمع آنان ببندند؟ خوب است قدری منصف باشیم و در پوشش رادیکیالیسم بد است با امثال «اکبر گنجی»‌ها و بدتر از آنها، و در دشمنی با آرمانخواهی چپ، و راه بستن بر پیشروی مبارزات مردمان ایران در برابر حکومت‌گران خودکامه، همصدا نشویم.

ادامه دارد

امیرجواهری لنگرودی

تک شماره: ۲ اووو

برای مکاتبه با ما می‌توانید از آدرس الکترونیکی زیر استفاده کنید

Goun-e-Goun@hotmail.fr

خواننده گرامی،

برای آشنایی با تازه‌های کتاب به نشانی الکترونیکی

زیر مراجعه نمائید:

ketab@ketabfarsi.com

خواننده گرامی، ماهنامه‌ای که در دست دارید، تریبون آزادی است برای بحث و مناظره سالم در زمینه‌های ادبی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... که اساس حرکت خود را بر محور روشنگری برای مبارزات ضد استبدادی، ضد استعماری بنا نهاده است.

این نشریه به هیچ گروه و حزبی وابستگی نداشته و از هیچ گرایش خاصی پیروی نمی‌کند. از همه علاقه‌مندان دعوت می‌کنیم از تریبون حاضر برای انعکاس نظرات خود استفاده نمایند.

گونه‌گون حق آزادی بیان، قلم و اندیشه را محترم شمرده و برای درج مطالب نگارندگان خود محدودیت نظری قائل نیست. همراهی فکری و کمک‌های مالی دیگر دوستان علاقمند برای پخش گسترده‌تر آن را با آغوش باز می‌پذیریم.

برای تهیه گونه‌گون به آدرس‌های زیر در

پاریس مراجعه شود:

انتشارات خاوران 14, Cours de Vincennes, 75012 Paris

کیوسک‌های روزنامه فروشی:

- 84 rue de Cambonne, 75015 Paris

- 57 rue Passy, 75016 Paris

- 49 Av. Wagram, 75017, Paris

- 44, av. général Leclerc, 75014 Paris

رساندن نان بر سفره آنان، خود عاشق زندگی و آرامش خیالند. اما خوب است که طرفداران انتخابات آزاد هم، بر وهم خویش فائق آیند، که سران رژیم می‌کند که سی سال بر حیات جامعه ما با زور و زندان، آدم‌کشی و جنایت بر اریکه قدرتند و تا به امروز همچون اسلاف ساواک‌پرور خویش عمل کرده‌اند، تجربه نشان داده و ما نیز بدرستی دریافته‌ایم که زمینه یک انتخابات آزاد را فراهم نخواهند آورد و به رای و اراده مردم در این انتخابات و هر انتخاباتی گردن نخواهند گذاشت. همه کارگزاران این رژیم تا به امروز نشان داده‌اند به آسانی جا را برای یک حکومت دمکراتیک خالی خواهند کرد. از اینرو نگاه و «منطق» جانبداران دمکراسی، اگر بتواند به آن نام منطق نهاد، نه تنها ضدیت ذاتی و بی‌نهایت خشن سرکردگان رژیم اسلامی را نادیده می‌گیرند، بلکه حتی آن را تا اندازه‌ای مستعد تسلیم به دمکراسی به حساب می‌آورند که گویا تنها فشاری در حد تظاهرات مسالمت‌آمیز سکوت و لب فروبسته مردمان ایران کافی است تا این رژیم هم با همان مسالمت، شرایط دمکراتیک یک انتخابات آزاد عمومی را فراهم سازد و در پایان کار هم به دموکراتیک‌ترین شیوه‌ای نتیجه رای مردم را بپذیرد و به اراده‌شان گردن نهد! از همین روست که می‌گویند و بر زبان می‌رانند: «آبشخور رادیکیالیسم... اما سوی دیگری هم دارد و آن، نشاندن آرمان و دلخواه بجای واقعیت در سیاست اپوزیسیون است...» همو می‌نویسد: «همچنین این پرسش که آیا بکارگیری قهر و خشونت، در مقابله با قهر حکومتی ما را به سرانجامی که می‌خواهیم، خواهد رساند؟» (آقای جمشید طاهری پور). من می‌پرسم چه کسی و کسانی قهر و خشونت می‌ورزند؟ آیا در برابر قهر حکومتی‌ها، این جوانان (دختران و پسران) جوانند که قهر می‌ورزند یا اینان صرفاً دفاع می‌کنند و سرکوب‌گران لباس شخصی چاقو بدست، بسیجیان قمه‌کش و زنجیر بدست، و اسپری فلفل در آستین و مشتی، در معیت موتورسواران عربده‌کش با پرتاب گازهای اشک‌آور، ماشین‌های رنگ‌پاش و آب‌پاش، زره‌پوش‌هایی که تازه‌ترین مدل آن را از چین برای به عقب‌نشینی واداشتن در نبردهای خیابانی، وارد ساخته‌اند، اسباب و وسایل سرکوب عریان از جانب حکومت‌گران را نمایندگی نمی‌کنند؟

در یک کلام این اپوزیسیون نیست که خشونت روا میدارد تا آرمانخواهی خود را به اثبات برساند - تازه اگر چنین کند، حقاش است - بلکه این پوزیسیون تا بن دندان مسلح است که عرصه را بر هر نوع پیشروی مردمان جامعه ما تنگ و تنگ‌تر می‌سازد و گلوله‌های سربی را جایگزین ساچمه‌های مشقی کرده است. آیا جان باختن ندا آقا سلطان، محصول وجودی همان تظاهرات میلیونی سکوت نبوده که دنیا نیز شاهدش بوده یا اعمال قهر، آرمانخواهی و